

## ساختار و عملکرد سپاه غزنویان

\* اسماعیل حسن‌زاده

دانشگاه الزهرا

### چکیده

با عنایت به رابطه ساختار و عملکرد، این مقاله بر آن است تا تأثیر ساختار سپاه غزنوی را در عملکرد آن تبیین کند. تبیین مسأله بر این فرضیه مبتنی است که سپاه غزنوی از همان ابتدای تأسیس گرفتار تعارض‌های نهفته ساختاری شد. این تعارض‌ها در برهه‌های مختلف چه در قالب شورش‌های داخلی، جنگ‌های خارجی، جنگ قدرت خاندان حکومتی و رقابت ستیزه‌جویانه نخبگان حکومتی و بروز دسته‌بندی‌های سیاسی خود را عینیت بخشیده، شالوده‌های نظم و هماهنگی درونی سپاه را در هم ریخته و تاکتیک‌ها و برنامه‌های آن را برای برون رفت از بحران، دچار ناکارآمدی ساخته است. این تعارض از زمان ایتکین تا خسروملک آخرین فرمانروای این خاندان 351 - 582 ق گرفتار نهاد سپاه بوده است. بدیهی است در دوره محمود و مسعود به دلیل جایگاه بالای سپاه، تجلی تعارض بیش از دوره‌های پس و پیش آن بود. کلیدواژه‌ها: ساختار سپاه، تعارض ساختاری، غزنویان، محمود غزنوی، مسعود غزنوی، آرایش نظامی.

### Structure and Function of the Ghaznavid's Army

Esmail Hassanzadeh, Ph.D.

Assistant Professor, Department of History  
Faculty of Letters and Human Sciences, Alzahra University

#### Abstract

From the beginning of the Ghaznavid's reign, its army was involved in structural conflicts. These conflicts in different periods - whether in the form of internal uprisings, civil war, power conflicts and competition among the political elites and ruling classes - brought about disruption and inefficiency in the army. These conflicts began from the reign of Aleptakin and lasted until the rule of Khosrou Malek, the last king of the dynasty (351-582 Hijra). Obviously, during the rule of Mahmud and Mas'ud, because of high standing of the army, the manifestation of these conflicts was much higher than the other periods. This paper studies these conflicts and will argue that the structure of the Ghaznavid's army had an impact on the function of the army.

Keywords: Structure of the army, Structural conflicts, the Ghaznavids, Mahmud, Mas'ud, Army arrangements.

\* دکترای تاریخ از دانشگاه شهید بهشتی، استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

## مقدمه

نگاهی گذرا به تاریخ دوره میانه ایران، بیان کننده این واقعیت است که سپاهیان نقش به‌سزایی در ادامه سیاست و حکومت ایفا نموده‌اند. بدیهی است اهمیت بررسی یک پدیده سیاسی تا حد زیادی به میزان تناوب و تکرار آن بستگی دارد. شورش‌ها، برانداختن حکومت‌های ضعیف و برپاداشتن حکومت‌های نوین، توسط سپاهیان عملی می‌شد. به این دلیل حکومت‌ها برای سپاه و نظامیان جایگاه اجتماعی بالایی قایل بودند و دیوان (سازمان) سپاه یکی از قدرتمندترین دیوان‌ها به‌شمار می‌رفت.

سازمان سپاه به‌مثابه یک نهاد اجتماعی، متأثر از ساختارهای حاکم بر جامعه است. به عبارت دقیق‌تر، سلسله مراتب اجتماعی، ساختار قدرت، نوع و شیوه روابط اجتماعی و اقتصادی، ارزش‌ها و معیارهای مادی و معنوی، شرایط اقتصادی، تعداد و ترکیب جمعیت، نوع نظام سیاسی، میزان پیشرفت‌های علمی و فنی، شرایط آب و هوایی، موقعیت جغرافیایی و ده‌ها عامل خرد و کلان دیگر، در پیدایش و تکوین شکل و محتوای ساختارهای جامعه به‌طور اعم و ساختار سپاه به‌طور اخص، تأثیر دارد.

سپاه از دوران قدیم تاکنون کارکردهای ویژه خود را دارد. تمام حکومت‌ها بدون توجه به نوع و ماهیت و شکل و ساختار قدرت نیازمند ایجاد ارتش است؛ و به دلیل ضرورت آن، کارکردش از نظر ماهوی کمتر دچار دگرگونی می‌شود. حفظ قلمرو، ایجاد امنیت، گسترش متصرفات و حفظ منافع گروه‌های حاکم از مهمترین کارکردهای آن است. به عبارت دیگر جنگ، دفاع و ایجاد ثبات، سه کارکرد آن است.

اما برای تحقق‌پذیری کارکرد سپاه باید ساختار مناسبی برایش تدارک دید. این ساختار باید از یک سو در تعامل با ساختارهای دیگر اجتماع باشد و از سوی دیگر با اجزاء و بخش‌های درونی خود هماهنگی داشته باشد. هرگاه در روابط تشکیلاتی یا ساختاری مشکل ادغام یا هماهنگی پدید آید، احتمال موفقیت ساختار مزبور در تحقق کارکردهایش بسیار ضعیف خواهد شد.

حال این مقاله بر آن است تأثیر ساختار سپاه غزنوی را بر عملکرد (فرایند تحقق‌پذیری کارکرد) آن مورد تبیین قرار دهد. پاسخ به پرسش بالا، مبتنی بر این فرضیه است که تعارض‌های نهفته ساختاری سپاه غزنویان با تضعیف شالوده‌های نظم و هماهنگی درونی آن، طراحی و اجرای برنامه‌ها و تاکتیک‌های بیرون رفت از بحران، ناکارآمد ساخت. برای تبیین

مسأله و فرضیه در مقاله، به بررسی سلسله مراتب سپاه، تجهیزات و آرایش نظامی، بافت و ترکیب جمعیتی سپاه، تعارض ساختاری و تأثیر آن در عملکردش، پرداخته شده است.

### سلسله مراتب سپاه

یکی از مهمترین عناصر درونی سپاه پایگان (سلسله مراتب) حاکم بر آن است. سلسله مراتب به مثابه اجزاء ارگانیک یک ماشین عمل می‌کند. هرچه انتظام و ارتباط روابط، نگرش‌ها و اهداف بین اجزای سلسله مراتب هماهنگ‌تر و منسجم‌تر باشد، به همان اندازه تصمیمات و عملیات هماهنگ از آن به وجود می‌آید. به هر حال سلسله مراتب نظامی حکومت غزنوی به شرح زیر بود:

۱- سلطان: به عنوان بالاترین مقام حکومتی در رأس مراتب اجتماعی و به تبع آن در رأس ساختار سپاه قرار داشت. وی به عنوان عالی‌ترین مقام نظامی، از اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و قدرت‌ش را به شیوه مستبدانه بر اتباع خود اعمال می‌کرد. در حکومت‌های اسلامی، سلطان تنها مقامی بود که اعلان جنگ و صلح، تعیین ولیعهد، انتخاب و عزل وزیر یا مقامات دیگر را برعهده داشت (ماوردی 1383: 59). همه کارگزاران حکومت اعم از نظامی یا دیوانی، وظایف و عملکردشان را در دایره «اهل شمشیر» و «اهل قلم» مجری اوامر سلطان بودند. گستره عملکرد آنان براساس نگرش‌ها، گرایش‌ها و خواست‌های شخص فرمانروا محدود می‌شد. البته سلاطین نیز برخلاف تصور رایج از اختیارات و وظایف بی‌حد و حصر برخوردار نبودند. عملکرد آنان نیز در چهارچوب‌های شرعی عرفی و گاهی سیاسی محدود می‌شد. و شخص سلطان را وادار به اتخاذ برخی رفتارهای احتیاط‌آمیز می‌کرد. مثلاً تعلق سلطان مسعود از ابراز علاقه در ازدواج با خواهر ایاز بن اویمات (خلیلی 1333: 300)، آمیزه‌ای از اصول عرفی و سیاسی بود. باتوجه به این که سلاطین غزنوی به ویژه متقدمان آن‌ها خود از مردان جنگی بودند و سپاه وسیله تحقق تمایلات و آمال بلند پروازانه‌شان بود، به سپاه و سپاهی‌گری اهمیت زیادی می‌دادند. اکثر امیران غزنوی شخصاً در لشکرکشی‌ها شرکت می‌جستند. تنها در معدودی از حملات دفاعی یا تهاجمی حضور نمی‌یافتند. محمود و مسعود در اکثر لشکرکشی‌ها به هند حضور داشتند و شخصاً عملیات را فرماندهی می‌کردند؛ به طوری که در بدن محمود موقع غسل و کفن آثار هفتاد و سه زخم نمایان بود (شبانکاره‌ای 1376: 68) برخی از آنان در کاربرد سلاح‌های خاص به شهرت رسیده بودند. محمود در

شمشیرزنی، مسعود در گرز و چنگک‌زنی، مودود در به‌کار بردن تیر و کمان شهره بودند و مودود خود نوعی تیر ساخته بود که به آن (پیکان مودودی) می‌گفتند. نوک پیکان آن زرین بود (فخرمدبر 1344: 264 - 284؛ باسورث 1371: 1/119).

2 - شورای جنگ: در ساختار قدرت دوره غزنوی شورا یا انجمنی برای حل و فصل بحران‌های دیوانی یا نظامی تشکیل می‌شد. در این شورا راه‌حل‌های احتمالی توسط صاحب منصبان طرح و مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت. نقاط قوت و ضعف آن به‌طور دقیق آشکار می‌شد. سبکتکین توسط شورا به حکومت انتخاب گردید. محمود و مسعود در مواقع جنگ یا مرگ وزیر، یا وقایع مهم دیگر، دستور تشکیل شورا را صادر می‌کردند. شورای جنگ در مواقع جنگی (اعم از دفاعی یا تهاجمی) متشکل از شخص سلطان، وزیر، سپهسالار، حاجب بزرگ، سالار غلامان سرایی، صاحب دیوان رسالت، عارض و صاحب دیوان برید و برخی دیگر از وجوه اعیان یا بزرگان خانواده سلطنتی برپا می‌شد.

این شورا به دستور شخص سلطان و با ریاست وی تشکیل می‌شد. البته در مواقع غیرحساس یا مشغله سلطان، شورایی با دستور وی به ریاست وزیر (خواجۀ بزرگ) تشکیل می‌شد تا نظرهای مختلف در راه برون رفت از بحران، بررسی شود. البته ساختار هر می قدرت، جنبه مشورتی به این شورا بخشیده بود. نظرها و پیشنهادهای طرح شده توسط اعضا با تأیید سلطان جنبه تصویبی پیدا می‌کرد. سلطان پس از گوش دادن به نقد و نظرها در پذیرش یا رد آن‌ها مختار بود؛ یا خود شخصاً راه‌حلی را مطرح و در اثبات آن می‌کوشید و به طوع یا کره به اعضاء تحمیل می‌نمود. گاهی تصمیم‌گیری و بحث به بیش از یک جلسه نیاز داشت.

بیهقی بارها سلطان مسعود را متهم به استبداد رأی می‌نمود که نظر اعیان و بزرگان را که به صلاح سلطان و حکومت بوده، رد کرده است. وی بحران‌های سیاسی و نظامی اواخر دوره مسعود را ناشی از استبداد رأی و عدم توجه جدی به نظرات صائب صاحب منصبان می‌داند (بیهقی 1374: 19، 835، 848، 881).

در این شورا پس از سلطان وزیر قرار داشت، نظر وی در تدبیر امور نظامی از اهمیت وافری برخوردار بود. هرچند وزیر در عزل و نصب‌های نظامی مستقیماً دخالتی نمی‌کرد؛ اما از آن‌جا که مورد مشورت قرار می‌گرفت، نقش اساسی ایفا می‌نمود. همچنین در شورای جنگ تعیین فرمانده سپاه، تعداد نیروی نظامی، نحوه آرایش نظامی احتمالی، محل استقرار اردو و غیره نیز مورد بحث قرار می‌گرفت. تشکیل این شورا در حین لشکرکشی هم صورت

می‌گرفت تا برآورد عینی از موقعیت منطقه، آرایش نیروهای خودی و مهارت‌های ویژه دشمن مورد شور قرار گیرد. از نمونه‌های برجسته شورای جنگ که اطلاعات مبسوطی از اظهارنظر اعضا و نگرش سلطان نسبت به نظرهای آن‌ها در دست است، مربوط به واقعه کشته شدن خوارزمشاه شوهرخواهر محمود (عقیلی 1364: 161 - 168) و تصمیم‌گیری درباره جنگ با ترکمانان سلجوقی است (بی‌هقی 1374: 817 - 819).

3 - وزیر: در ساختار قدرت غزنوی وزیر نایب سلطان محسوب می‌شد. ایشان حق اظهارنظر در بسیاری از امور سیاسی، دیوانی و نظامی را داشت. ماوردی در نظریه‌پردازی خود پیرامون وزارت می‌گوید: در تصدی این سمت به جز شرط نسب، همه شروط دیگر که برای تصدی امامت لحاظ شده، لازم است... وزیر افزون بر شروط امامت به ویژگی دیگری هم نیاز دارد و آن این‌که در کار جنگ و خراج که به او واگذار شده است از کفایت برخوردار باشد (ماوردی 1383: 54). هرچند وزیر یک مقام نظامی نیست، اما تبحر در امور نظامی یک دیوانسالار رده بالا احتمال وزارت وی را تقویت می‌نمود. خواجه احمد ابن عبدالصمد شیرازی که در شجاعت و تیراندازی هم‌تا نداشت و خواجه ابوبکر ابی‌صلاح که به آداب سواری و تیراندازی و مبارزت آراسته بود، نمونه برجسته وزرایی بودند که در امور نظامی سررشته داشتند (عقیلی 1364: 193 - 195).

البته باید گفت بی‌ثباتی سیاسی و گسترش فرهنگ رقابتی توأم با توطئه و دسیسه موجب تزلزل موقعیت وزیر، تحدید اختیارات و امتیازاتش شده بود. از این‌رو نامزد وزرا به منظور در امان ماندن از خطرهای روزافزون به تدوین موضعه می‌پرداختند که در آن کم و کیف وظایف و اختیارات وزارت درج شده بود و سلطان بر آن مهر تأیید می‌زد. نمونه برجسته موضعه بین خواجه ابوالقاسم احمدبن حسن میمنندی (خواجه شمس‌الکفاه) و سلطان مسعود که متن کامل آن در آثار الوزرا آمده است (همان: 180 - 186).

4 - سپهسالار بزرگ: عالی‌ترین منصب در سلسله مراتب نظامی غزنویان بود که غالباً از میان بزرگان خاندان سلطنتی یا غلامان ترک از سوی سلطان و با مشورت بزرگان حکومتی به ویژه وزیر انتخاب می‌شد. انتخاب به این منصب مستلزم داشتن سوابق خدمت مؤثر در امور نظامی، تربیت و آموزش دوره‌های نظامی ویژه غلامان بود. البته عوامل دیگر از جمله مناسبات خویشاوندی و سایر عوامل در ارتقا به این منصب تأثیرگذار بود. سپهسالار بزرگ فقط مجری اوامر سلطان بوده و در مقابل وی پاسخ‌گو بوده است. وی از اعضاء برجسته

شورای جنگی بوده است که نظرها و طرح‌های جنگی‌اش در پیروزی یا شکست لشکر نقش محوری داشته است. در لشکرکشی‌هایی که سلطان شخصاً در آن حضور می‌یافت، سپهسالار بزرگ زیردست سلطان انجام وظیفه می‌کرد. در غیر این صورت، خود فرماندهی و هدایت لشکر را عهده‌دار می‌شد. سپهسالار بزرگ خود را «مرد جنگی» می‌دانست که جنگیدن در راه اهداف و آرمان‌های سلطان وظیفه و هدفش است. از این‌رو در مواقع خطرناک، یا ناراحتی سلطان، با آگاهی از استبداد رأی وی با این بهانه که «مرد جنگی» است، از اظهارنظر خودداری می‌کرد.

در واقعه خوارزم وقتی وزیر از امیرنصر برادر و سپهسالار بزرگ محمود نظرخواهی کرد، گفت: «من در چنین باب سخن نگویم که این خداوند برادر من است و از احوال و عادات وی بر من چیزی پوشیده نیست و من در این گوشمالی دارم که از وی و مرد خردمند آن است که در هر اشارتی دم درکشد... من توبه کردم که دیگر در چنین کارها مشاورت نکنم» (عقیلی 1365: 165). هرچند سپهسالار بزرگ بعد از سلطان فرمانده کل سپاه محسوب می‌شد اما منزلت وی در سلسله مراتب حکومتی پایین‌تر از وزیر بود. دارنده این منصب نیز همچون مناصب عالی دیوانی و نظامی دارای علایم و مشخصه‌های ویژه از جمله کمر زرین، کلاه دو شاخ، طبل، کوس، علم، استار زر هزار مثقالی، غلامان خاصه و فیل بود (بیهقی 1347: 347). سپهسالار بزرگ همراه سلطان در دربار و اردوی سلطنتی به سر می‌برد. هرگاه به مأموریت اعزام می‌شد، پس از اتمام آن، دوباره به دربار باز می‌گشت. از جمله سپهسالاران بزرگ دوره غزنوی، می‌توان به امیرنصر و امیریوسف پسران سبکتکین؛ علی قریب و علی دایه، سباشی حاجب و سپهسالار طغرل «غاصب یا کافر نعمت» (دوره عبدالرشید) اشاره کرد. سه نفر نخست از خاندان سلطنتی بودند که جایگاه و منزلت ویژه‌ای در نزد سپاهیان و دیوانیان داشتند. سپهسالار بزرگ را فردی با عنوان کدخدا یاری می‌داد. کدخدا رتق و فتق کننده امور دیوانی و مالی و مشاور نظامی محسوب می‌گردید. در واقع، جایگاه کدخدا نزد سپهسالار، مانند وزیر نزد سلطان است. هرچند کدخدا زیرنظر سپهسالار بزرگ به عنوان مشاور عمل می‌کرد، اما انتخاب آن با صلاحدید وزیر توسط سلطان صورت می‌گرفت. البته در عزل و نصب وی نظر سپهسالار را نیز جویا می‌شدند. کدخدایی سکوی پرتاب به مقام وزارت بود (همان: 554). کدخدای امیریوسف، بوسهل لکشن بود (همان: 321) هر سپهسالاری، حاجبی نیز داشت حاجب امیریوسف، طغرل بود (همان: 325).



الف - سپهسالار: حکومت غزنوی بنابه گسترش جغرافیایی خود، به چند منطقه سپهسالارنشین تقسیم شده بود. عراق عجم به مرکزیت ری، خراسان بزرگ با مرکزیت نیشابور، خوارزم، هند و غزنه از مهمترین مناطق سپهسالارنشین بودند. منزلت اجتماعی، سیاسی و نظامی آنان به تناسب تقرب به سلطان، شخصیت و منطقه اعزامی متفاوت بود. آنان در مناطق تحت فرمان خود به عنوان والی و نماینده شخص سلطان عمل می‌کردند. سیاست‌گذاری‌های کلان می‌بایستی نظر مساعد سلطان را جلب می‌کرد. همچنین می‌بایست بر نامه‌های نظامی خود را با سپهسالار بزرگ و برنامه‌های دیوانی و مالی را با وزیر از طریق کدخدا هماهنگ می‌نمودند. آنان هنگام عزیمت به منطقه حکمرانی به منظور در امان ماندن از دسیسه‌های فزاینده درباری، درخواست صدور «مواضعه» می‌کردند که حدود و اختیارات وظایفشان در آن درج شود (همان: 374).

به آنان تذکر داده می‌شد که به هیچ‌وجه از محدوده قانونی اختیارات خود فراتر نروند. سپهسالاران علاوه بر حفظ قلمرو، موظف به لشکرکشی و توسعه ارضی، کسب غنائیم، جنگ، کوبیدن کافران، سرکوب شورش‌های داخلی و جمع خراج و مالیات بوده است (همان: 351). همچنان که گفته شد، اهمیت اقتصادی و سوق‌الجیشی محل مأموریت نقش به‌سزایی در منزلت سیاسی و نظامی آنان داشت. اقامت طولانی سپهسالاران در ولایات دوردست، همراه با عوامل دیگر همچون تربیت غلامان وابسته به خود، داشتن توانایی مالی، ترس از توطئه‌های درباری برضد خودشان، به تدریج زمینه شورش آنان را فراهم می‌ساخت. سلطان به منظور پیشگیری از شورش‌های احتمالی سپهسالاران، یک یا چندتن از فرزندان یا سایر اعضای خانواده آنان را به عنوان گروگان در دربار نگه می‌داشت (همان: 426 - 427, 528). هرچند نیل به مقام سپهسالاری مستلزم داشتن تجربه نظامی بود که بییهقی آن را تحت عنوان «شاگردی سالاران» آورده است (همان: 349) اما گاه اتفاق می‌افتاد که یک غلام ترک که قبلاً خازن بوده، یا منصبی غیرنظامی داشته و در امور جنگی چنان تجربتی نیندوخته بود، به این مهم نایل می‌شد. احمد ینالتگین، سپهسالار هندوستان، از آن جمله است. بییهقی از زبان امیرمسعود درباره وی چنین نقل می‌کند: «هرچند که شاگردی سالاران نکرده است، خازن پدر ما بوده است در همه سفرها خدمت کرده و احوال و عادات امیر ماضی را بدیده و بدانسته» (همان). مسعود از اعزام ایاز به ولایت عراق به دلیل نداشتن تجربه کافی در امور حکمرانی ولایات و حضور همیشگی در دربار خودداری کرد؛ با این‌که به صداقت، شجاعت و وفاداری وی کاملاً واقف بود. البته وابستگی ایاز به جناح پدریان نیز در این امر تأثیر داشت.

هر سپهسالار را یک کدخدا همراهی می‌کرد که وظیفه اصلی‌اش رسیدگی به امور مالی لشکر و مشاوره نظامی بود. او نیز از جانب سلطان و با نظرخواهی از وزیر و سپهسالار اعظم و نظر مساعد آنها اعزام می‌شد. هرگاه سلطان می‌خواست رفتار و عملکرد سپهسالار را تحدید نماید، کدخدا را بدون مشورت با ایشان اعزام می‌کرد. در چنین مواقعی بروز اختلاف بین آن دو اجتناب‌ناپذیر بود. هرچند درایت، کفایت سیاسی، تدبیر در امور مالی و لشکری و هوشیاری همه جانبه کدخدا اسباب رونق کار سپهسالار می‌شد، اما در اکثر مواقع کدخدایان به عنوان جاسوس مخفیانه اخبار منطقه، نیات و رفتارهای سپهسالار را به سلطان گزارش می‌دادند. یعنی کدخدا بسان یک عامل مخفی دربار مرکزی عمل می‌نمود. مأموریت‌های مخفی کدخدا قدرتی بیش از اختیارات قانونی به آنان بخشیده بود. مثلاً اختلاف نظر ابوالحسن علی قاضی شیرازی با احمد ینالتکین سپهسالار اعزامی به هندوستان، بیانگر جایگاه برتر وی در منطقه بود. با این که حکم سپهسالاری از سوی سلطان به نام احمد صادر شده بود، اما قاضی اصرار داشت که احمد زیر نظر علی‌ابن عبیدالله سپهسالار قرار گیرد. تمایل نیروهای نظامی و غازیان به سوی احمد باز هم قاضی شیرازی را قانع نساخت و وی با وزیر خواجه احمدبن حسن میمنندی مکاتبه نمود و گزارش مفصلی از بروز اختلاف نظر خود را با احمد ینالتکین عرضه داشت. هرچند وزیر جواب داد که «تو کدخدای مالی، ترا با سالاری و لشکر چه کار است؟ احمد خود آن چه باید کرد، کند» قاضی در هنگام لشکرکشی سپهسالار به ولایت گنگ (شهر بنارس) گزارشی مفصل برضد احمد فرستاده، او را به سوءاستفاده مالی متهم ساخت. همین گزارش‌ها نیز زمینه شورش و سقوط سپهسالار احمد ینالتکین را فراهم ساخت (همان: 515 - 517، 559 - 560) جاسوسی عبدالجبار احمدبن عبدالصمد شیرازی کدخدای از آلتون‌تاش خوارزم شاه و جاسوسی سعید صراف کدخدای از غازی سپهسالار، از آن جمله است (همان: 4، 283).

علایم، مشخصه‌ها و امتیازات سپهسالار شبیه سپهسالار اعظم بود، با این تفاوت که سپهسالار اعظم در دربار اقامت داشت. بدون وقت قبلی نزد سلطان رفت و آمد می‌کرد و مستمری بیشتری دریافت می‌نمود. سپهسالاران در محل حکومتی خود برخی از مشاغل درباری مانند حاجب، غلامان خاصه، دبیر و غیره نیز داشتند.

ب - سالار یا مقدم: منصبی نظامی بود که بر تعدادی سپاهی از هزار تا پنج هزار نفر فرماندهی می‌کرد. هرچند بیهقی خط فاصل و مرز مشخص بین سالاران و سپهسالاران ترسیم نکرده و گاه این دو را مترادف هم به کار برده، اما آنچه از متون تاریخی دوره غزنوی



به ویژه تاریخ بیهقی برمی آید، جایگاه سالاران در پایگاه قدرت پایین تر از سپهسالاران بود. هرچند مقام سالاری خود سکوی پرتاب به سپهسالاری بود اکثر سپهسالاران مدت‌ها منصب سالاری کرده و تجربه‌ها اندوخته بودند. اما آنچه بیش از همه تفاوت جایگاه و اهمیت این دو منصب نظامی را مشخص می‌کند، این است که سپهسالاران از سوی سلطان به عنوان حکمران مناطق مهم اعزام می‌شدند و در هر منطقه چندین سالار زیرنظر سپهسالاران به اجرای فرمان‌های آنها می‌پرداختند. وظیفه اصلی سالاران فرماندهی نیروها در جنگ‌های کوچک و بزرگ بود و گاهی از سوی سپهسالاران به عنوان حکام شهرها برگزیده می‌شدند.

باتوجه به این که سپاه غزنوی از اقوام مختلف ترکیب یافته بود، در رأس هر کدام از این اقوام یک سالار قرار داشت. در تاریخ بیهقی از سالار ترکان، سالار هندوان، سالار کردان، سالار غازیان، سالار سگزیان، سالار کجاتان، سالار دیلمان، سالار خوارزمیان، سالار گوزگانان و... یاد شده است. سالار ترکان و هندوان از نظر نفوذ، قدرت و تعداد نیرو بر دیگر سالاران برتری داشتند. البته این‌گونه نبود که این نیروها تحت فرمان سالاری از جنس خودشان قرار بگیرند؛ بلکه بارها اتفاق افتاده بود که سالاری ترک بر کرد و عرب یا هندوان فرمان براند. سالاران به تناسب محل مأموریت به دو دسته سالاران درگاه و سالاران ولایات تقسیم می‌شدند. این دو دسته از نظر امتیازات، اختیارات و نفوذ تفاوت داشتند. سالاران درگاهی به مراتب قدرتمندتر و با نفوذتر از سالاران ولایتی بودند.

پ - سرهنگ: این منصب در سلسله مراتب نظامی پس از سالار و زیرنظر وی قرار داشت. نیروهای تحت فرمانش از یکصد تا پانصد نفر در نوسان بود. سرهنگان علاوه بر مأموریت‌های جنگی، کوتوالی قلعه‌ها، گاهی در فرو گرفتن شخصیت‌های مغضوب وارد عمل می‌شدند. مثلاً در فرو گرفتن اریاق حاجب سالار هندوستان وارد عمل شدند (بیهقی 1374: 294). در دربار نیز تعدادی از سرهنگان با عنوان سرهنگ سرایی خدمت می‌کردند. سرهنگان علامت‌های خاص داشتند که نوع آنها در تاریخ بیهقی مشخص نشده است.

ت - سر وثاق: به سر دسته ده غلام، سر وثاق گفته می‌شد. می‌توان گفت سر وثاقتی پایین‌ترین منصب نظامی بوده است که زیرنظر سرهنگان خدمت می‌کردند.<sup>1</sup> سوار شدن بر اسب از امتیازات سر وثاقان بود، در حالی که نیروهای زیر فرمانش پیاده بودند (همان: 451).

1- محمد ناظم، تاریخ‌نگار افغان در سلسله مراتب نظامی، خیل‌تاش را پایین‌ترین صاحب منصب دانسته که غالباً بر ده سوار حکم داشت. بالاتر از آن قائد را ذکر کرده که فرمانده یک خیل یا یکصد نفر سوار بود و بالاتر از وی سرهنگ قرار داشت که بر پانصد نفر فرماندهی می‌کرد (ناظم 1318: 149)

5 - حاجب بزرگ یا حاجب سالار یا زعیم حاجب: حاجبی از بزرگترین مناصب درباری بود و به دلیل دسترسی آسان بر سلطان از نفوذ کلام زیادی برخوردار بود. وی هماهنگ کننده ارتباط اعیان و ارکان حکومتی با سلطان، مسؤول تشریفات دربار، مسؤول بار دادن، حفاظت و حراست از جان امیر و درباریان بود و در سلسله مراتب نظامی، حاجب بزرگ پس از سپهسالار بزرگ قرار داشت و از علایم و نشان‌های حاجب بزرگ، می‌توان به کلاه دوشاخ، قبای سیاه، کمر زر، فیل، علم منجوق، طبل و دهل بوده است (همان: 614، 648).

هرچند منصب حاجبی از نظر ظاهری از مشاغل درباری است، اما ماهیت نظامی داشت و یکی از غلامان ترک با تجربه نظامی بر این مهم گماشته می‌شد، استبداد رأی سلطان مسعود سبب شده بود که حاجب بزرگ در شورای جنگ از اظهار نظر سیاسی خودداری کرده و تدبیر امور سیاسی و طرح نقشه‌های نظامی را وظیفه امیر و وزیر اعلام کنند (همان: 575) این اظهار نظرها نشان می‌دهد که منصب حاجبی ماهیت نظامی دارد. حاجب بزرگ در لشکرکشی‌ها همیشه همراه سلطان بوده و معمولاً میسر (جناح چپ سپاه) را فرماندهی می‌کرد و سپهسالار بزرگ نیز در میمنه حضور می‌یافت. گاهی حاجب بزرگ خود شخصاً فرماندهی لشکر را برعهده می‌گرفت، مانند سبایشی که فرماندهی جنگ برضد سلجوقیان را در سال 429 برعهده داشت. حاجب بزرگ در جنگ‌ها سوار بر پیل می‌شد. در امور نظامی تعدادی حاجب و در امور مالی کدخدا وی را یاری می‌دادند (همان: 285).

الف - حاجب: دستیار حاجب بزرگ بود و وی را در پیشبرد کارهای درباری و نظامی یاری می‌داد. تعداد حاجبان دربار غزنوی مشخص نیست. اعتبار و منزلت سیاسی و اجتماعی حاجبان تابعی از توانایی، درایت فردی، ثروت و نفوذشان در ارکان حکومتی بود؛ به این معنی که گاهی حاجبی به دلیل عملکرد درست و موفقیت‌های پی‌درپی به اعتباری بیش از همگنانش نایل می‌گردید. هرچند طی شدن سلسله مراتب غلامی برای نیل به منصب حاجبی مهم بود، اما همیشه ارتقا به این منصب از یک روند شخصی تبعیت نمی‌کرد؛ بلکه اعطای این منصب بستگی به نظر ویژه سلطان وزیر و حاجب بزرگ داشت. گاهی سلطان بنا بر مصالح شخصی، عاطفی و حتی سیاسی، تشویق و ترغیب به اعطای این منصب اقدام می‌نمود. مثلاً مسعود با اعطای منصب حاجبی به پسر آلتوتناش، سعی کرد نظر آلتوتناش را به خود جلب نموده، از اقدامات ضد مسعودی وی جلوگیری نماید (همان: 421).

جایگاه حاجبی در سلسله مراتب حکومتی غزنویان، پایین‌تر از سالار و بالاتر از سرهنگ بود، در عملیات نظامی که حاجب بزرگی حضور نمی‌یافت، حاجبان تحت فرمان سالار قرار می‌گرفتند و هرگاه حاجبی به مقام سالاری برگزیده می‌شد، سرهنگان زیرنظر او خدمت می‌کردند. پس می‌توان گفت منصب حاجبی سکوی پرتاب حاجبی بزرگ، سالاری، سالار غلامان سرایی، آخور سالاری و سپهسالاری بوده است. تعدادی از سپهسالاران دوره غزنوی قبلاً منصب حاجبی داشتند. غلام سرایان از شانس بیشتری برای رسیدن به منصب حاجبی برخوردار بودند. علایم و نشانه‌های حاجبی قبای سیاه، کلاه دوشاخ و کمر زر بود (همان: 377). حاجبان به دو دسته حاجبان سرایی و حاجبان ولایات تقسیم می‌شدند. حاجبان تعدادی زبردست با عنوان سپاه‌دار، رکاب‌دار، مرتبه‌دار، خادم و سلاح‌دار داشتند، این مناصب درباری بوده که به تبع حاجبان در امور نظامی خدمت می‌کردند.

ب - خیل‌تاش: در سلسله مراتب نظامی غزنویان خیل‌تاش فرماندهی دسته‌ای خاص را برعهده نداشته، بلکه منصبی بوده که وظیفه آنان رساندن دستورها و فرمان‌ها و اخبار سلطان به پایتخت و ولایات مختلف بود، باتوجه به این که خیل‌تاشان تحت نظر حاجبان بودند، گاهی مأموریت‌های جنگی نیز به آن‌ها محول می‌گردید. در رأس خیل‌تاشان فردی با عنوان نقیب خیل‌تاشان قرار داشت. وی هماهنگ‌کننده عملکرد خیل‌تاشان بود. در واقع می‌توان وی را نماینده حاجب دانست که بر رفت و آمد زبردستانش نظارت داشت. در جنگ دندانقان پانصد خیل‌تاش در طلیعه سپاه غزنوی حضور داشتند (همان: 805). از خیل‌تاشان معروف می‌توان به آلتون‌تاش اشاره کرد که ابتدا نقیب خیل‌تاش محمود بود، بعد به منصب حاجبی، سالاری و سپهسالاری نایل آمد (همان: 936).

پ - نقیب: مأموران ابلاغ فرمان‌های فرماندهان به سپاهیان در اردو و لشکر، مأموران انتظامی سپاه در حین لشکرکشی و در اردوگاه، هماهنگ‌کننده روابط فرماندهان میمنه، میسره، قلب، شاخه‌ها، ساقه‌ها و طلیعه‌ها و توقیف‌کننده سپاهیان خاطی بوده‌اند. به نظر می‌رسد هر کدام از اقوام شرکت‌کننده در سپاه غزنویان نقیب‌هایی داشتند که در تاریخ بیهقی از نقیب هندو صحبت شده است (همان: 293).

6 - سالار غلامان سرایی: از آن‌جا که غلامان هسته اولیه سپاه غزنوی را تشکیل می‌دادند و مهمترین عنصر سپاه بودند، منصب سالار غلامان سرایی نیز از اهمیت و اعتبار فراوانی برخوردار بود. سالار از جانب سلطان و با مشورت وزیر، سپهسالار و حاجب بزرگ، از

میان غلامان ترک برگزیده می‌شد. حاجبان و سالاران جنگ شانس بیشتری برای رسیدن به این مهم را داشتند.

مهمترین وظایف این منصب را می‌توان به شرح زیر ذکر کرد: خرید غلام برای دربار، انتخاب و تعیین غلامانی که بایستی به وزیر، سپهسالاران، حاجبان و دیگر شخصیت‌های کشوری و لشکری داده می‌شد، نظارت بر مناصب آموزش و تربیت غلامان، نگهداری و نظارت بر «جریده غلامان» حاوی اسامی غلامان اشاره کرد (همان: 882).

سالار غلامان سرایی به جهت منصب خود در جنگ‌ها شرکت می‌کرد و فرماندهی غلامان سرایی را برعهده می‌گرفت. وی به همراه حاجب بزرگ بر حفظ و امنیت دربار، جان امیر، امیرزادگان و سایر شخصیت‌ها رسیدگی می‌کرد، یا حتی می‌توان گفت مأمور ویژه امنیت دربار یا جان نگهدار بود. در غیاب حاجب بزرگ یا به‌طور مشترک با وی، در میسر و گاه در قلب سپاه حضور می‌یافت. بنابر گزارش تاریخ بیهقی، تعداد غلامان سرایی در سال 428 ق حدود چهار هزار نفر بود (همان: 688).

سالار غلامان سرایی از اعضای شورای جنگ بوده، به‌طور مداوم مورد مشورت سلطان، وزیر، سپهسالار و حاجب بزرگ قرار می‌گرفت. در سلسله مراتب حکومتی، جایگاه و اعتبار این منصب پایین‌تر از حاجب بزرگ قرار داشت. کلیه سالاران غلامان اعم از ترکان، هندوان، سگزیان، بلخیان و غیره تحت نظارت سالار غلامان سرایی خدمت می‌کردند. از سالار غلامان سرایی معروف دوره مسعود می‌توان به بکتغدی اشاره کرد که فرماندهی سپاه برضد سلجوقیان را در سال 426 برعهده داشت. امور مالی و مشاورت صاحب این منصب را کدخدایی برعهده داشت. کدخدای بکتغدی ابو عبدالله نام داشت.

7 - آخور سالار: از مناصب درباری با ماهیتی نظامی بود. آخور سالار مأمور تهیه اسب، شتر، فیل و سایر حیوانات مورد نیاز لشکر بود و به دلیل ویژگی‌های شغلی در جنگ‌ها حضور یافته، گاهی فرماندهی دسته‌ای را برعهده می‌گرفت.

8 - عارض: در رأس دیوان عرض که کارکرد غیرنظامی داشت، یک ایرانی با عنوان «عارض» قرار داشت. دیوان عرض از نظر ساختاری زیرمجموعه وزارت محسوب می‌شد. صاحب منصب آن را سلطان یا مشورت وزیر بر می‌گزید. عارض از نظر سلسله مراتب حکومتی پس از حاجب بزرگ و سالار غلامان سرایی قرار داشت. وظیفه این دیوان، برگزاری مراسم سان، انتظام لشکر، ثبت و ضبط اسامی سرخیلان، سالاران و سپاهیان، رسیدگی به

بیست‌گانی و ترتیب پرداخت منظم آن، نظارت بر زرادخانه، سلاح‌ها و لباس سربازان، تهیه غذا و علوفه برای سپاهیان و حشم و غیره بود. عارض تمامی امور مربوط به سپاهیان را در دفتری بنام «جریده دیوان عرض» ثبت می‌کرد (همان: 882). هر لشکری به هنگام مأموریت فردی را به عنوان نایب عارض همراه خود می‌برد که اغلب از شاگردان دیوان بود. همه آن‌ها با نظر عارض خدمت می‌کردند. باتوجه به کارکرد دیوان عرض، صاحب منصب آن از اعتبار زیادی برخوردار می‌شد. حداقل در یک مورد (بوسهل زوزنی) مدتی کوتاه وظایف وزیر را انجام داد. هرچند عارض فردی غیرنظامی بود، اما به دلیل ارتباط تنگاتنگ شغلی با سپاهی‌گری، آشنایی با اصول جنگی از شروط لازم برای تصدی این منصب بود. از عارضان معروف، می‌توان به بوسهل زوزنی و ابوالفتح رازی اشاره کرد. بوسهل باتوجه به شخصیت، زیرکی و درایتش توانست نفوذ زیادی کسب نماید؛ به طوری که اظهارات وی بر سلطان بیش از وزیر، دبیر رسایل و سپهسالار تأثیر می‌گذاشت و بیهقی وی را شخصیتی دسیسه کار و تضریب‌گر معرفی می‌کند (همان: 402 - 404) عارض را فردی به عنوان نایب دیوان عرض یاری می‌داد و در زمان غیبت عارض، نایب به جای وی به سر و سامان دادن امور مهم می‌پرداخت. همچنین کدخدا نیز به امور مالی دیوان عرض رسیدگی می‌کرد.

حاصل سخن این‌که سلسله مراتب نظامی غزنویان از پیچیدگی خاصی برخوردار است. یعنی نمی‌توان با تحلیل ساده‌انگارانه، آن را هرمی شکل سلطان مدار تلقی کرد. هرچند در رأس این هرم سلطان قرار گرفته است، اما نوعی روابط پیچیده و درهم تنیده، بر این ساختار حاکم بود. این نوع پایگان درعین تسهیل در روند امور، دچار تعارض نهفته ساختاری شده بود. این تعارض نیز برآیند عدم احساس مسؤلیت کارگزاران و متوجه ساختن تمامی معضلات نظامی و سیاسی به یک شخص است. معضل دیگر این نوع ساختار، عدم تفکیک وظایف کارگزاران در سطوح مختلف نظامی و دیوانی از یک سو و رده‌های مختلف نظامی، درباری و دیوانی، از سوی دیگر بوده است. تداخل و تزاخم کاری، نوعی به هم ریختگی در جنگ‌ها بر ساختار تحمیل می‌نمود که بعد به ابعاد گوناگون آن اشاره خواهد شد.

### جنگ افزارها، مهارت‌ها و آرایش نظامی

جنگ افزارها، مهارت‌های نظامی و ترکیب جمعیتی سپاه یک حکومت، تابعی از شرایط اقتصادی، جغرافیایی، انسانی، ساخت نظام سیاسی حاکم بر جامعه، ثروت و نوع نگرش مردم

به جنگ است. برای مثال، جوامع صحرانورد با جوامع یکجا نشین در عوامل چندگانه تفاوت‌های بارزی دارد. در جوامع بیابان‌گرد سپاه سواره نظام سبک اسلحه است. شیوه جنگ گریز با بافت جمعیتی تا حدودی همگونی دارد، در حالی که در جوامع یکجا نشین شهری و روستایی، سپاهی پیاده نظام، سنگین اسلحه با شیوه جنگ‌های منظم و بافت ناهمگون به وجود می‌آید. شرایط طبیعی و جغرافیایی، نزدیکی به دشت و کوه، دریا و رودخانه هریک جنگ افزارها و مهارت‌های نظامی خاص خود را در جنگ ایجاد می‌نماید. پیشرفت صنعت نظامی، وجود منابع و معادن طبیعی در نوع تجهیزات نظامی سپاه اهمیت به‌سزایی دارد. به همان میزان، تعداد و ترکیب جمعیت، گستره جغرافیایی، امکان دستیابی به سلاح ارزان، توان مدیریت و سازماندهی در بزرگی و کوچکی نهاد سپاه مؤثر است (ازغندی 1377: 16 - 17).

هرچه متصرفات یک حکومت محدودتر و جمعیتش کمتر باشد و پیشرفت‌های فنی در این محدوده جغرافیایی کمتر رایج باشد، امکان تدارک و بسیج سپاه مجهز با تعداد بیشتر عملی نخواهد شد. برعکس هرچه پیشرفت فنی و صنعتی بیشتر، جمعیت فراوان و گستره جغرافیایی بزرگتر و تنوع قومی زیاد باشد، گردآوری سپاه آسان‌تر خواهد بود. البته باید افزود کثرت نظامیان را نباید الزاماً به معنای برتری نظامی تعبیر کرد. آن‌چه در کنار عوامل ذکر شده در فوق باعث برتری قوای نظامی می‌شود، همانا تکوین و تکامل مدیریت، سازماندهی عالی نظامی، عدم (یا حداقل) تعارض در سطوح مختلف فرماندهی و سپاهی و برخورداری از انگیزه‌های قوی است.

ساخت سیاسی حاکم بر جامعه نیز در نوع، شکل و اندازه سپاه مؤثر است. ساخت سیاسی امپراتوری، ملوک الطوائفی و قبیله‌ای سپاه‌های متفاوت از همدیگر به وجود می‌آورند. از آنجایی که حکومت غزنوی از نظر ماهیت و ساخت ویژگی‌های یک امپراتوری را در خود نهفته داشت، به‌طور طبیعی جنگ‌افزارها و مهارت‌های نظامی و ترکیب سپاه خاص را ایجاد نمود. ایجاد سپاه دائمی مرکب از اقوام متعدد قلمرو بیش از پیش احساس می‌شد. زیرا حفاظت و حراست دائمی متصرفات و گسترش دامنه فتوح با عملکرد و ساختار سپاه غیردائمی عملی نمی‌شد. ویژگی دیگر سپاه امپراتوری، نقش آنان در تأسیس و تثبیت حکومت است. هرچند سپاه در تأسیس حکومت و ایجاد امنیت نقش کلیدی ایفا نماید، به همان اندازه نفوذ آن در ارکان جامعه افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر، نقش تأسیسی نظامیان در حکومت به ارتقاء منزلت و پایگاه اجتماعی و سیاسی در جامعه می‌انجامد. در چنین شرایطی حکومت



به سوی نظامی‌گری و ارتش سالاری پیش می‌رود (می‌یر 1375: 105 - 109)؛ هرچند نگارنده بر این نظر است که ساختار قدرت سیاسی غزنوی، ماهیتی نظامی‌گرایانه نداشت؛ بلکه دیوانیان پس از سلطان تأثیرگذارترین نیرو در حکومت محسوب می‌شدند، اما واقعیت آن است که نظامیان نیز از منزلت و اعتبار اجتماعی بالایی برخوردار بودند.

ساخت و کاربرد سلاح به توانایی سپاه می‌افزاید. رواج انواع سلاح در یک منطقه تابعی از وجود منابع، آسانی تولید، ویژگی‌های جغرافیایی، انسانی، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه است. هرگاه پیشرفت جنگ‌افزارهای نظامی متناسب با تکامل اجتماعی و جغرافیایی نباشد، نه تنها کمکی به گسترش توانایی و پویایی سپاه نخواهد داشت؛ بلکه خود به عامل بازدارنده بدل خواهد شد. همچنین تجهیزات نظامی باید با فرماندهی انطباق پیدا کند (ازغندی 1377: 8، 17؛ می‌یر 1375: 56 - 67).

جنگ‌افزارها و مهارت‌های نظامی سپاه غزنویان از تنوع و تعدد فراوانی برخوردار بود و این نیز متأثر از حضور اقوام گوناگون، گستره جغرافیایی و فزونی ثروت بود. اما به دلیل فقدان انطباق مدیریت نظامی کارآمد با کاربرد جنگ‌افزارها و مهارت‌ها به پویایی نظامی غزنویان نینجامید. غزنویان با اقتباس از تجهیزات نظامی هندیان، فیل را به عنوان سلاح سنگین در جنگ‌ها به کار گرفتند؛ اما به دلیل ناهماهنگی بین این تجهیزات نظامی و شرایط آب و هوایی و جغرافیایی، نه تنها به تحرک و پویایی نوین منجر نشد، بلکه به از میان رفتن برتری نظامی آن‌ها در میدان جنگی منجر شد. در آرایش نظامی غزنویان در میدان جنگ، دسته فیل‌ها جلو سپاه و در قسمت قدامی قلب قرار می‌گرفتند و پیاده نظام نیز پشت‌سر آنان حرکت می‌کرد. هرچند فیل قدرت تخریبی فراوانی داشت، اما در بیابان‌های خالی از مسکن و بی‌آب و علف امکان واکنش سریع در برابر جنگ‌افزارهای تهاجمی جنگ و گریز و شبیخون‌های دشمن را نداشت. حتی گاهی مهارت‌های نظامی دشمن در مبارزه با فیل‌ها موجب وارد شدن خسارت‌های سنگین به اردوی خود غزنویان می‌شد. سرعت کم فیل‌ها سبب شده بود تا غزنویان از حیوانات کند حرکت مانند شتر بهره‌گیرند. اسب که از سرعت بالا و واکنش سریع برخوردار بود، جایگاه چندان در سپاه غزنوی پیدا نکرد؛ به طوری که در جنگ دندانقان، سالاران پس از اصرار زیاد به سلطان قبولانند که به تعدادی از سپاهیان اسب واگذار شود؛ تعدادی دیگر نیز اسبان مردمان شهرها و روستاها یعنی «تازیکان» را ستاندند (بیهقی 1374: 826، 834) ناکامی غزنویان در جنگ با قراخانیان، سلجوقیان و حاکمان شمال ایران برآیند

عدم انطباق کاربرد جنگ‌افزارها با مقتضیات جغرافیایی از یک سو و فقدان پویایی و واکنش سریع سپاه غزنه و تحرک فوق‌العاده نظامیان اسب سوار سلجوقی، از سوی دیگر بود. ممکن است این پرسش مطرح شود که پس پیروزی‌های متعدد غزنویان در هندوستان مرهون چه عواملی است؟ هرچند این مقاله درصدد ارائه پاسخی مفصل به این پرسش برنیامده، اما به اختصار باید گفت هنوز پژوهش دقیق و انتقادی از مهارت‌ها، عملیات، آرایش نظامی، نتایج و اهداف این جنگ‌ها صورت نگرفته تا درباره آن قضاوت بنیادی نمود؛ اما به نظر نگارنده، پیروزی‌های آسان غزنویان بیش از آن‌که برآیند برتری تجهیزات و مهارت‌های جنگی و فرماندهی نظامی آن‌ها باشد، در نتیجه از هم گسیختگی سیاسی حکومت‌های محلی، انحطاط روزافزون سلسله هندوشاهی و منازعات درونی حکومت‌های محلی هند بود. به عبارت دیگر، هند وضعی شبیه ایران در اواخر حکومت آل‌بویه داشت. مسأله دیگر، نوع نگرش مورخان و منابع اسلامی به فنوح هند است. آنان حملات غزنویان را با نگرش‌های دینی درآمیخته، جنگ اسلام و کفر تلقی نموده، به بزرگ‌نمایی آن پرداخته‌اند. با این همه، براساس منابع اسلامی، محمود از سال 402 تا 416 ق شش لشکرکشی به هند انجام داد که دست‌کم در چهار جنگ با ناکامی مواجه شده بود (گردیزی 1363: 388 - 405؛ جرفادقانی 1374: 275 - 392؛ ابن‌اثیر 1364: حوادث سال‌های 405 تا 416 ق؛ ناظم 1318: 30 - 100؛ خلیلی 1333: 54 - 100).

به کارگیری مهارت‌های نظامی توأم با سازماندهی منطقی و پیش‌بینی خطرهای احتمالی در مسیر پیشروی، در کنار عوامل انسانی و تجهیزات در پیروزی نقش مهمی دارد که سپاه غزنوی به جز بخشی از دوره محمود از چنین مهارت‌های نظامی بهره‌مند نشد. ابتکار جنگی محمود در جنگ دریای راهب، سومنات و جنگ دریایی برضد اقوام جات‌ها نمونه‌ای از نبوغ فرماندهی محمود را نشان می‌دهد (جرفادقانی 1374: 390 - 391؛ خلیلی 1333: 75، 83، 118). با این همه، باید گفت مهارت‌های فوق از نوع مهارت‌ها و نبوغ کاملاً فردی بود، نه برخاسته از دانش نظامی غزنویان. به عبارت دیگر، مهارت‌ها ساختاری نبود بلکه لحظه‌ای و آنی بود. به این سبب، مسعود در سه لشکرکشی برضد سلجوقیان با شکست مواجه گردید، زیرا هیچ‌یک از این مهارت‌ها برآمده از نگرش راهبردی دانش نظامی نبود. پس تجهیزات به همراه مهارت‌های راهبردی، فرماندهی داهیان، قابلیت انعطاف‌پذیری سازمان نظامی، در پیروزی نقش دارد.

جنگ‌افزارهای سپاه غزنوی به دو دسته سلاح سبک و سنگین قابل تقسیم است. سلاح‌های سبک مانند: تیر و کمان، فلاخن، سپر، نیزه، شمشیر، گرز، دیوس، خنجر، کارد، نجاق (تبرزین) قلاچور (شمشیر بلند خمیده شبیه داس) بود. هریک از سلاطین غزنوی در به‌کار بردن بعضی از سلاح مهارت ویژه‌ای داشتند که قبلاً به آن‌ها اشاره رفت. سلاح‌های سنگین مانند: منجیق، عراده، نفت‌انداز و فیل بود. محمود بیش از دو هزار فیل از هندیان به غنیمت گرفت. فیل‌ها تحت نظارت مستقیم سلطان در جلو سپاه قرار می‌گرفت. رئیس فیلبانان «مقدم فیلبانان» خوانده می‌شد. سلطان همه ساله به فیل‌ها شخصاً رسیدگی کرده، فیل‌های لاغر را به هند می‌فرستاد تا چاق و فربه شوند (ناظم 1318: 147).

دارندگان سلاح‌های فوق در دسته‌های جداگانه سازماندهی شده بودند که در متون تاریخی نام این دسته‌ها آمده است که می‌توان به تیراندازان (باریک‌اندازان)، قلاچوریان، منجیق‌داران، عراده‌داران، شمشیرداران، نفت‌اندازان، نجاق‌داران، فلاخن‌اندازان، نیزه‌داران، کمنداران (کمنداندازان)، گرزداران و سپرکشان اشاره کرد.

پژوهشگران به دلیل نداشتن داده‌های تاریخی متقن درباره تعداد قشون غزنویان، به حدس و گمان متوسل شده و تعداد آن را متفاوت ذکر کرده‌اند. ناظم تعداد قشون محمود را 100 هزار نفر و باسورث، سپاه محمود را حداکثر 50 هزار نفر و سپاه مسعود را 40 تا 30 هزار نفر ذکر می‌کند (ناظم 1318: 147؛ باسورث 1378: 1/126 - 128). روند روبه کاهش تعداد سپاه غزنوی پدیده‌ای قابل‌پذیرش است. سپاه مزبور به دو دسته سواره نظام و پیاده نظام تقسیم شده بود. سواران سنگین اسلحه و اکثر از ترکان و هندیان و اعراب بودند. پیادگان سبک اسلحه و از اقوام نواحی پیرامون همچون سگزیان، غزنیچی، گوزگانیان، خراسانیان و غیره بود. نیروهای مردمی همچون غازیان و مطوعه و عیاران (باسعیدان) و حشر نیز پیاده می‌جنگیدند.

غزنویان به علت برخورداری از سپاه پیچیده و سنگین، شیوه نظام ثلاثه یا آرایش سنتی ایرانیان (قلب، میمنه و میسره) ارتش خود را سازماندهی می‌کردند. البته در سازماندهی بخشی از واحدهای نظامی تحت‌تأثیر هندیان و ترکان نیز بودند. آنان لایه‌های حمایتی متعددی به هنگام صف‌آرایی ایجاد کرده بودند. مقدمه و فیلبانان در قسمت قدامی قلب استقرار می‌یافتند. برای افزایش حفاظت فیل‌ها تن و سر آنان را با زره و بر گستوان می‌پوشاندند و از هیبت و قدرت بدنی آن برای تضعیف روحیه دشمن، تخریب دیوارها و قلاع بهره می‌گرفتند. پشت‌سر

فیل‌ها، دسته‌های حامل سپر بنام سپرکشان قرار می‌گرفتند. آنان با سپرهای بلند دیواری آهنین جهت جلوگیری از آسیب سپاهیان پیاده نظام ایجاد می‌کردند. پشت‌سر آن‌ها، پیادگان تیرانداز معروف به باریک‌اندازان موضع می‌گرفتند. این دسته علاوه بر ریختن بارانی از تیر بر سردشمن، وظیفه هدف قرار دادن فرماندهان و جنگجویان و مفردان دشمن را برعهده داشتند. در پشت‌سر آن‌ها، اسب‌سواران و شترسواران مستقر بودند که محل استقرار سلطان یا سپهسالار فرمانده کل قشون نیز در بین آن‌ها بود. میمنه و میسره نیز به شکل قلب ارتش داده می‌شد. با این تفاوت که تعداد فیل‌های مستقر در میمنه و میسره بسیار کمتر از قلب سپاه بود. گاهی تنها یک یا دو فیل بیشتر نبود، آن هم اختصاص به فرمانده این دو شاخه داشت. در پشت‌سر آن‌ها نیز به ترتیب مایه‌ها، زرادخانه‌ها (که به وسیله شترها حمل می‌شدند)، خیمه حرس، حیوانات باری و یدک‌کش (جنیبت) و در انتها، ساقه قرار می‌گرفت. در چهارگوشه سپاه نیز طلایه‌های چپ و راست، جلو و عقب استقرار می‌یافتند. از منابع غزنوی چنین بر می‌آید که این آرایش نظامی مرسوم به شدت آسیب‌پذیر بود. بارها لشکر در حین بازگشت از عملیات نظامی با حملات ایزدایی، جنگ و گریز و شبیخون‌های شبانه دچار خسارت فراوانی می‌شد. آسیب‌پذیری سپاه در حملات متعدد به هند، جنگ با جات‌ها، جنگ با قراخانیان، سلجوقیان، جنگ امل و کرمان به خوبی نمایان شده است.

### بافت (ترکیب) جمعیتی سپاه

نهاد سپاه به‌مثابه یک نهاد اجتماعی خاص، ناگزیر بود تا نیروهای خود را از میان اقوام مختلف گردآوری کند. هم‌چنان‌که پیشتر گفته شد، ترکیب جمعیتی و تعداد سپاه بستگی به بزرگی و کوچکی قلمرو و متصرفات، تعدد و تنوع اقوام، نوع اقتصاد و شیوه تولید، توانایی مالی حکومت، تعداد کل جمعیت، نگرش‌های مردم به جنگ و سپاهی‌گری، توان مدیریت و سازماندهی نظامی بستگی دارد. درکنار عوامل فوق، بهره‌مندی از غلامان در امور نظامی نیز نقش مهمی در سپاه داشت.

امپراتوری غزنوی به یک معنا حکومت غلامان و غلام سپهسالاران بود. غلامان در شکل‌گیری تکوین و گسترش سپاه و امپراتوری نقش تأسیسی داشتند. الپتگین فاتح غزنه با تکیه بر سپاه غلام محور خود غزنه را فتح کرد. در دوران حکومت امرای دیگر غزنوی نیز غلامان همچنان نقش محوری خود، را در سپاه حفظ کردند و به سطوح عالی مدیریتی و

فرماندهی نظامی نائل آمدند. البته به کارگیری غلامان در سپاه از یک قرن پیش توسط عباسیان آغاز و در دوره سامانیان و بویه‌یان دنبال شده بود. اما در هیچ یک از این حکومت‌ها غلامان نقش تأسیسی نداشتند؛ بلکه به عنوان نیروی سوم یا عنصر تعادل و توازن بخش قوای نظامی مطرح بودند. آنان گاهی با بهره‌مندی از جایگاه خود برتری ویژه در حکومت کسب می‌کردند. به عبارت دیگر حکومت‌های فوق با تکیه بر عناصر و گروه‌های اجتماعی خاص مانند «ابناء الدوله» و نیروی عشیرتی دهقانان و مزدوران محلی استقرار پیدا می‌کردند. اما با گذشت دوره استقرار و افزایش توقعات و آزمندی نیروهای مؤسس، نوعی تعارض بین خواست سپاهیان و خواست سیاسی فرمانروا پدید می‌آمد. این تعارض حدود اختیارات و قدرت ابتکار عمل فرمانروا را محدود می‌ساخت. فرمانروایان برای دوری از چنین وضعیتی، به فکر ایجاد نیروی وابسته به خود به عنوان عنصر تعادل بخش و رقیب گروه‌های مؤسس می‌افتادند. خلفای عباسی برای ایجاد تعادل و توازن بین ایرانیان و اعراب از غلامان ترک بهره گرفتند. سامانیان و بویه‌یان نیز به منظور کاستن قدرت سپاه مبتنی بر خاستگاه دهقانی و دیلمی، به فکر بهره‌مندی از غلامان ترک افتادند. اما وضعیت غزنویان متفاوت با حکومت‌های فوق بود.

غزنویان با خاستگاه غلامی فاقد خاستگاه محلی و قبیله‌ای بودند تا بتوانند به راحتی بر نیروی نظامی دهقانی یا قبیله‌ای و حتی مزدوران محلی تکیه نمایند. تجربه حکومت‌های پیشین نیز مضرات و فواید هر یک از گروه‌های اجتماعی در سپاه فرا رویشان بود. دهقانان از این‌رو برای تشکیل سپاه دایمی مناسب نبودند؛ چون آنان از نظر اقتصادی نیروی تولیدگر جامعه بودند و دور کردن آن‌ها از کشت و زر و تولید جامعه منطقی نبود و از سوی دیگر تعلق خاطر آنان به زمین، خانواده، سنت‌های اجتماعی محلی، وفاداری و توانایی نظامی آنان را سخت دچار تزلزل می‌کرد. بنابراین امرای غزنوی با بهره‌گیری از تجربیات، عقلانیت سیاسی و نظامی خود و اجبار اجتماعی به سوی غلامان گرایش یافتند. همبستگی منافع دو عنصر فرمانروا و غلام نیز ضامن تحکیم روابط آن دو بود.

از این‌رو غزنویان با خرید یا اسارت غلامان ترک و هندو، به تربیت و آموزش نظامی آنان همت گماشتند. آنان با سنت‌های محلی منطقه خدمت خود آشنایی نداشتند و با تمام وجود به فرمانروا پیوند یافته بودند. به این ترتیب، غزنویان با بهره‌گیری از غلامان در هسته اصلی سپاه خود را از قشون محلی با انضباط سست و توقعات فزاینده خلاص نموده، ارتشی منظم با

مرکزیت غلامان ترک و هندو تشکیل داد. عدم اشتراک قومی، زبانی، سنت‌های اجتماعی و حتی دینی میان غلامان با رعایا، میل و امکان برقراری ارتباط متقابل بین آن‌ها را به حداقل تنزل می‌داد. در مقابل، اشتراک در خاستگاه و منافع، همبستگی غلامان با حکومت و شخص سلطان را افزایش می‌داد. نیز برابری چنین همبستگی منافع است. تربیت ویژه غلامان و موقعیت ممتاز حقوقی آنان در مقابل رعایا این اشتراک منافع را تشدید می‌کرد (وبر 1374: 352 - 354).

لازمه تشکیل سپاه غلام محور، داشتن توانایی مالی و گسترش قلمرو در مناطقی بود که امکان تهیه غلام وجود داشت. از سوی دیگر، اعتماد به وفاداری کامل غلامان به پرداخت منظم جیره و مستمری سلطان بستگی داشت. امیران غزنوی برای تحقق بخشیدن به این برنامه‌ها ناگزیر بودند تا خط سیر لشکرکشی‌های خود را از همان اوایل تأسیس به مناطقی سوق دهند که مشکلات زیادی فرا رویشان ایجاد نشود. تعلقات سیاسی و عاطفی امیران غزنوی از الپتگین تا سبکتگین با امیران سامانی امکان گسترش قلمرو و متصرفات آنان را به شدت محدود ساخته بود. قدرت نظامی آل‌بویه در مرکز و غرب ایران و قراخانیان در ترکستان و بخشی از فرا رود، مانع گسترش متصرفات در این مناطق بود. هند، تنها گزینه‌ای بود که فراروی نیات و اهداف توسعه‌طلبانه امیران غزنوی قرار داشت.

هند نه تنها مشکلات مناطق پیش گفته را نداشت؛ بلکه به نوبه خود از مزایای فراوانی برخوردار بود. نزدیکی غزنه به هند به عنوان دارالکفر، این مزیت را داشت تا امیران غزنوی با در انداختن شعار مذهبی «غزا» نه تنها از حمایت‌های معنوی و عاطفی مسلمانان و حکومت‌های محلی هم جوار و خلافت عباسی بهره‌مند می‌شد؛ بلکه از حمایت مادی و انسانی متصرفات مسلمان‌نشین و مردمان مسلمان حکومت‌های همجوار سود می‌برد. ملقب شدن سبکتگین و محمود به «امیرغازی» (جوزجانی 1363: 225 - 226) و برخی از سپهسالاران مانند تاش فراش غازی و امیریوسف غازی برابری این برنامه‌ریزی غزنویان بود. آنان با این سیاست‌های دینی - سیاسی خود، از توانمندی‌های انسانی متصرفات خود در راستای اهداف سیاسی - نظامی‌شان بهره‌مند شدند؛ و دسته‌ای مجزا تحت‌عنوان «غازیان» تشکیل دادند.

ایجاد دسته غازیان در سپاه مزایای متعددی داشت: اول این که نیروی مازاد انسانی و بیکار جامعه را که ممکن بود مشکلات اجتماعی - سیاسی در دوران غیاب امیر یا سپهسالاران و



حاکمان ایجاد کنند، به حداقل می‌رساند. دوم این که حضور این دسته هیچ‌گونه بار مالی به خزانه دولتی نداشت؛ زیرا آنان جزء نیروهای خود تأمین بودند؛ یعنی سلاح و تغذیه خود را شخصاً تدارک می‌دیدند. می‌توان انگیزه‌های آنان را آمیزه‌ای از تعلقات دینی و مادی (بهره‌مندی از غنایم جنگی و غارت مناطق متصرفه) دانست. سوم دسته‌های غازیان سپاه غزنوی جاذبه‌های لازم برای پیوستن بخشی از نیروهای حکومت همجوار ایجاد می‌کرد و با پیوستن آن‌ها به سپاه غزنوی، دست‌کم ضمن افزایش اعتبار سیاسی - مذهبی امیر غزنوی در میان همگان خود، رقبای سیاسی - نظامی‌شان را از به‌کارگیری بخشی از توانمندی انسانی قلمرو خود در راستای اهداف نظامی، باز می‌داشت.

لشکرکشی به هند علاوه بر منافع سیاسی و مذهبی، دارای منافع فراوان اقتصادی بود. غارت شهرها، روستاها و معابد هند، سرمایه‌ی نقدی لازم برای خرید غلام و تشکیل ارتش دائمی فراهم می‌آورد. همچنین از نیروی انسانی هند در قالب اسرا و غنایم جنگی (غلام) بهره‌مند می‌گردید. تاکتیک نابودی منافع اقتصادی هندیان و خالی ساختن شهرها و روستاهای هند از نیروی فعال و کارآمد از طریق گرفتن اسیر، ضمن تضعیف موقعیت حاکمان محلی هند؛ موقعیت سیاسی، نظامی و اقتصادی حکومت ایران را افزایش می‌داد. ثروت‌های هند مقدمات همبستگی منافع امیر و غلامان را فراهم می‌نمود.

پرداخت مرتب بیست‌گانی، سهمیم شدن سپاهیان، در غنایم پس از کسر منافع سلطان، بخشش‌ها و عطایای سلطان در مواقع پیروزی، جشن‌ها و جلوس به تخت سلطنت، خوان گستردن‌های عمومی برای سپاهیان از جمله ابزاری بود که سلطان با استفاده از آن سعی می‌کرد وفاداری و تبعیت سپاهیان غلام خود را به‌دست آورد. با این همه، حاضر نبود نظر سپاهیان را به قیمت از دست دادن رعایا حفظ نماید؛ زیرا رعایا به عنوان یکی از منابع درآمد و منبع نیروی انسانی محسوب می‌شد. از این‌رو گاهی تعدی و تجاوز یک سپاهی به اموال رعیت، مجازات سختی در پی داشت.

هرچه تجهیزات و تغذیه سپاه از ذخایر و منابع حکومت گسترده‌تر و کامل‌تر می‌بود، به همان نسبت سپاه با اطاعت مطلق و بی‌قید و شرط در اختیار فرمانروا قرار می‌گرفت. امیران غزنوی بخشی دیگر از درآمدهای اقتصادی خود را از طریق تجارت املاک خالصه، خراج، مالیات و مصادره به‌دست می‌آوردند (باسورث 1378: 76 - 1/64).

پس باتوجه به تأمین بخش عمده‌ی درآمد امیر از فتوح و تأمین رفاه سپاه غلامی و مزدور از طریق غنایم، نوعی وابستگی چندجانبه پدید می‌آمد. یعنی افزایش منابع مالی سلطان و توان

نظامی حکومت به لشکرکشی به مناطق ثروتمند و اتخاذ سیاست مالی سخت‌گیرانه و سودآور وابسته بود. تحقق این مسأله نیز بدون داشتن سپاه غلامی و مزدور به تعداد زیاد عملی نمی‌شد. پس حلقه دیگر این وابستگی تبیین وابستگی امیر غزنوی به سپاهیان غلام و مزدور است. این وابستگی از نظر اهمیت کمتر از وابستگی غلامان به سلطان نیست. وابستگی این دو (امیر و غلام) نیازمند به راه انداختن جنگ‌های تازه با سودآوری اقتصادی بیشتر برای دو طرف بود. زیرا هر دو طرف معادله، به خوبی آگاه بودند که بازماندن از حرکت به تباهی‌شان منجر خواهد شد و از این رو لشکرکشی‌های آسان در قلمروهای ثروتمند هند از سیاست‌های راهبردی و بلندمدت غزنویان بود.

از آن‌جا که امیران غزنوی از همان ابتدای ورود به غزنه از قواعد و اصول اجتماعی محل پیروی نمی‌کردند و به عنوان یک قدرت متغلب استیلاگر شمرده می‌شدند؛ تکیه بر غلامان توجیه می‌شود. اما هرچه آنان در این منطقه ماندگارتر شدند و کم‌کم به سنت‌های اجتماعی و اصول فرهنگی حاکم بر اجتماع محل عادت نمودند، به همان اندازه در ترکیب سپاهیان خود دگرگونی پدید آوردند. هرچند این تغییرات به دگرگونی اساسی ترکیب سپاه و موقعیت خاص غلامان منجر نگردید، اما به هر حال در سازمان نظامی سپاه تأثیر زیادی گذاشت. آنان به تدریج ناچار شدند تا از میان رعایا نیز نیرو انتخاب کنند.

در ترکیب سپاه غزنوی، علاوه بر غلامان (ترک و هندو) به نیروهای دیگری که ویژگی عمده‌شان «خود تجهیززی» یا «خود تأمین» (روبر 1374: 358) بود، خدمت می‌کردند. اینان غازیان، باسعیدان (عیاران)، مطوعه و نیروهای پراکنده قبیله‌ای و قومی ترک، کرد، عرب، افغان، دیلم، سگزی، غزنیچی، خوارزمی، کجاتی، گوزگانی، و خلجی بودند. سلطان با واگذاری قسمتی از غنایم به نیروهای قبیله‌ای و غازیان و باسعیدان، بار تأمین تجهیزات و مایحتاج‌شان برعهده خودشان نهاده می‌شد و از دستگاه دیوانی حکومت رفع مسؤلیت می‌شد. این نوع نگرش به نیروهای خود تأمین، در شرایط خاص باعث تضعیف اقتدار حاکم بر سپاه می‌شد. هرچند این نیروها تحت فرماندهی عالی سپهسالاران با خاستگاه نظامی قرار می‌گرفتند؛ اما در سطوح پایین‌تر، هر کدام از این اقوام، سالارانی از «جنس» خود داشتند و گاهی نیز تحت فرماندهی سالارانی غیر از قوم خود، سازماندهی می‌شدند. مثلاً دسته عرب و کرد اغلب تحت فرمان یک فرمانده قرار داشت.

به کارگیری این نوع سپاه توسط امیران غزنوی دلایل خاصی داشت. می‌توان گفت نوعی وابستگی دو جانبه بین حکومت و نیروهای قومی ایجاد می‌کرد. محدودیت منابع غلامی و

مشکلات فراروی آن، گسترش متصرفات و افزایش گستره جغرافیایی امپراتوری، تعدد و تنوع در این قلمرو، ایجاد پادگان‌های نظامی و امنیتی در شهرها و مناطق مرزی، ایجاد ثبات در شهرها از طرق غیرخسونسونت‌آمیز، استفاده از نیروهای غیرغلامی را آشکار ساخت. برای مثال، وقتی پتگین با سپاه غلامی 2500 نفری از خراسان خارج شد، در اندک مدتی سپاه وی بالغ بر چند هزار نفر شد (خواجه نظام‌الملک 1344: 122 - 139).

بخش بیشتر آن نیروهای اجتماعی سرگردان، بیکار و ماجراجویانی بودند که به محض شنیدن قصد عزیمت وی به هند، به صف سپاهیان می‌پیوستند. تلاش اقوام و قومیت‌های فوق برای راه یافتن به ارتش غزنوی نیز دلایل متعدد داشت. از جمله می‌توان به تلاش برای حفظ موجودیت قومی و در امان ماندن از دشمنی حکومت مرکزی و اثبات تابعیت‌شان از طریق پیوستن به سپاه، رسیدن به منافع اقتصادی و رفع نیازهای مادی از طریق بهره‌مندی از غنایم جنگی، اشاره کرد. البته باید افزود پیوستن گروه‌های اجتماعی فوق، همیشه به صورت داوطلبانه و از سر آگاهی سیاسی نبود؛ بلکه گاهی اجبار حکومت مرکزی برای تأمین بخشی از نیاز نیروی انسانی امپراتوری صورت می‌گرفت.

علاوه بر نیروهای قومی با ماهیت مشخص، می‌توان به دسته دیگر تحت عنوان حشر اشاره کرد. حشر بسیج عمومی توده‌های مردم در جهت رسیدن به یک سلسله اهداف نظامی و غیرنظامی بود. حشر از نیروهای روستایی و شهری (کشاورزان، پیشه‌وران و سایر نیروهای اجتماعی) تشکیل می‌گردید که بیشترشان آموزش‌های جنگی ندیده بودند. از این نیرو، گه‌گاه در امور غیرجنگی از جمله نخجیر و رماندن شکار و تنگ کردن حلقه محاصره شکار و گاهی در امور نظامی به منظور افزایش عددی سپاه جهت ایجاد هراس، اتخاذ سیاست‌های تاکتیکی تدافعی در مقابل تهاجم دشمن استفاده می‌شد. آنان به سلاح‌های مرسوم و گاه ابزار کارشان از داس و بیل، شانه و سنگ مجهز بودند.

عدم اتکاء این دسته از نیروها به فرمانروا هرچند حکومت را از بسیاری هزینه‌ها رها می‌ساخت، اما در مقابل کیفیت سلاح و عدم آموزش نظامی کافی، کیفیت مبارزه آنان را تحت‌الشعاع قرار داده، در نتیجه کمتر به آن‌ها توجه می‌شد. سامان‌ناپذیری، ضعف در کاربرد سلاح، تعلقات مادی آنان به زمین و تجارت مانع هرگونه اقدام و فعالیت مناسب در راستای پیشبرد اهداف نظامی حکومت می‌شد. در واقع، آنان فاقد پویایی یک سپاه حرفه‌ای و کارآمد بودند و تنها زمانی حاضر به جنگ می‌شدند که موجودیت انسانی و اقتصادی و سایر

تعلقاتشان در معرض خطر جدی قرار می‌گرفت. برای مثال، احمدعلی نوشتگین فرمانده اعزامی مسعود پس از شکست در فتح کرمان به نیشابور بازگشت. این امر مصادف با تشدید فعالیت بخشی از شکاف‌های اجتماعی و اختلافات منطقه‌ای بین طوسیان و نیشابوریان شد. فرمانده غزنوی به منظور دفع حملات طوسیان به نیشابور، بیش از بیست هزار نفر از مردم نیشابور را به عنوان حشر به سلاح از جمله چوب، سنگ، داس و غیره مسلح کرد تا در برابر تهاجمات طوسیان مقاومت کنند (بیهقی 1374: 550 - 594). آنان به عنوان «سیاهی لشکر» وظیفه ایجاد رعب و وحشت در دل سپاه دشمن را داشتند و با نعره‌های دسته جمعی و کوبیدن بر اشیاء و فلزات همراه خود، به این امر کمک می‌کردند.

### تعارض ساختاری و تأثیر آن در عملکرد سپاه

وقتی صحبت از ساختار یک نهاد یا سازمان به میان می‌آید، منظور رابطه کلی و نسبتاً ثابت و پابرجا میان عناصر و اجزای یک مجموعه است (توسلی 1374: 125) نقش ساختار سازمانی، تحت الگو درآوردن روابط یا فعالیت‌های سازمان است. ساختار هر سازمانی از چهار جزء پیچیدگی، تمرکز یا عدم تمرکز، رسمی‌سازی و طبقه‌بندی مشاغل تشکیل شده است. هریک از این عناصر به تناسب نوع، ویژگی‌ها و کارکردهای سازمان با شدت و ضعف به چشم می‌خورند. و این اجزاء کارکردهای دوگانه دارند: گاه شالوده نظم و هماهنگی سازمانی را پدید می‌آورند و گاه به بروز تعارض‌های سازمانی می‌انجامند (ایزدی یزدان‌آبادی 1379: 104). این که توافق یا تعارض در یک سازمان تحت تأثیر چه عواملی به وجود می‌آید، نظرهای مختلفی ارائه شده است. منافع شخصی، شرایط محیطی، محدودیت منابع، مرتبه‌بندی نقش‌های اجتماعی، انتظارات مسلط یا تابعیت و... را عوامل اصلی بروز تعارض یا توافق در یک ساختار سازمانی می‌دانند (موزلیس 1368: 158؛ ریتز 1374: 84).

برخی، تعارض را از جنبه‌های منفی سازمان تلقی کرده که موجب عدم کارایی، تأثیر زیان‌بار به سازمان و رفتارها و عملکردهای انحرافی می‌شود، برخی دیگر، بر این باورند که تضاد و تعارض جنبه اجتناب‌ناپذیری از زندگی سازمانی است و مطلوب یا نامطلوبی آن بستگی به نوع، شدت و گستره تعارض دارد (رایبیز 1369: 211 - 214؛ ایزدی یزدان‌آبادی 1379: 26 - 38).

نخبگان سیاسی دورهٔ میانه به اهمیت و نقش تعارض در سازمان پی برده، وجود آن را لازم دانسته‌اند. خواجه نظام‌الملک در مقام وزیر سلجوقیان درصد تبیین نظری تعارض سازمانی بود. ایشان با نگاهی محافظه‌کارانه به حفظ وضع موجود به دنبال ایجاد هماهنگی بین سازمان‌های جامعه که اجزای تشکیل دهندهٔ کلیتی بنام حکومت است، بود. نهاد سپاه، نه تنها در نگاه نظری خواجه، بلکه در واقعیت‌های اجتماعی - سیاسی و ساختار قدرت از جایگاه والایی برخوردار بود. خواجه به منظور برقراری تعادل بین اجزاء و بخش‌های مختلف سپاه، ایجاد نوعی تعارض آگاهانه را مفید می‌داند. به عبارت دیگر، خواجه کارکرد مطلوب تعارض در ساختار سازمانی را در فصل بیست و چهارم سیاست‌نامه تحت عنوان «اندر لشکر داشتن از هر جنس» تبیین و توجیه می‌کند (همان: 119).

همان‌طور که اشاره شد، تعارض نقش دو بعدی در ساختار سازمانی دارد: گاهی به ناکارآمدی و گاهی به کارآمدی می‌انجامد. در ایجاد یا بروز تعارض، نوعی آگاهی مهارت‌های نظامی و راهبردهای مشخص با مدیریت سیستمی قوی، نقش دارد. به عبارت دیگر، هرگاه تعارض کنترل شده و محدود در سازمان جریان داشته باشد، در کارکرد آن نقش مطلوب ایفا می‌کند. اما هرگاه تعارض از کنترل مدیریت سازمان خارج گردد و به تعارض ساختاری تبدیل شود، نقش نامطلوبی به جا می‌گذارد. زیرا تعارض ساختاری باعث درهم گسیختگی و ناهماهنگی بین واحدهای مختلف شده، زمینه فروپاشی سازمان را فراهم می‌آورد.

ساختار سپاه غزنوی دچار دو تعارض ساختاری، تعارض سلسله‌مراتبی و تعارض در ترکیب جمعیتی شده بود و همین تعارض‌ها نیز موجب ناکارآمدی آن گردید. اکنون به شرح این دو تعارض ساختاری می‌پردازیم.

### 1 - تعارض سلسله‌مراتبی

منظور از آن بروز تعارض در سطوح مختلف فرماندهی و مدیریتی سپاه بوده است. تعارض سلسله‌مراتبی بین سلطان و زبردستان بین سطوح عالی فرماندهی (وزیر، سپهسالار، حاجب، عارض و سالار غلامان‌سرای) سطوح پایین فرماندهی و مدیریتی (سالاران، سرهنگ‌ها، خیل‌تاشان و کدخدایان) و سطوح سپاهیان عادی، تعارض بین سپاهیان درباری و ولایات وجود داشت. در بروز این تعارض عوامل متعدد از جمله ابهام در اختیارات و وظایف قانونی، تعارض در کسب پایگاه و منزلت جدید، اختلاف در دریافت مواجب و بیست‌گانی، به هم پیوستگی و

درهم تنیدگی وظایف، استقلال‌خواهی یا گسترش دامنه خود مختاری واحدها بخش‌ها و مناصب مختلف، کمبود منابع و گرایش به تعقیب اهداف و منافع شخصی، دخیل بود. هرساختار نهادی به نظام‌مند کردن رفتار اعضای خود براساس ارزش‌های مرجع نیازمند است. یکی از وظایف سلطان رواج قواعد گسترده‌تر در میان زیردستانش است؛ زیرا سلطان نقش واسطه میان نهاد سلطنت و ساختارهای اجتماعی دیگر دارد. هرچند سلطنت رابط و هماهنگ کننده نهادهای زیردست بود، اما از آن‌جا که قدرت هماهنگ کننده سلطنت به شدت تحت‌تأثیر شخصیت، درایت و آگاهی و مدیریت شخص سلطان قرار داشت؛ و سلاطین از نظر ویژگی‌های سه‌گانه فوق‌تمايز و تفاوت جدی با هم داشتند، به این دلیل برخی میان منزلتی که به خود نقش وابسته است و ارزش شخصی افرادی که نقش را بر عهده دارند، تفاوت قایل می‌شوند (گرث و میلز 1380: 402).

این تفاوت‌ها به نوعی نوسان و گاه تعارض در هماهنگی بین نهادها می‌انجامید. منزلت سلطنت نزد محمود، مسعود، عبدالرشید و ابراهیم غزنوی یکسان نبود؛ زیرا ارزش‌های فردی این امرا باهم تفاوت‌های جدی داشت. بروز بحران مدیریت در سلطنت موجب تسری دامنه بحران به نهادها، اجزای و بخش‌های زیردست می‌شد. اگر به زبان سیستمی سخن بگوییم، باید گفت نهاد سلطنت با محوریت سلطان به دلیل بحران نهفته ساختاری، توانمندی لازم برای ایجاد هماهنگی و تعادل بین اجزا، بخش‌ها و واحدهای فرعی سپاه را نداشت. به عبارت دیگر، بین سیستم کلان و خرده سیستم‌ها تعارض ساختاری وجود داشت. این تعارض در دو عرصه درون نهاد سلطنت و بیرون نهاد قابل رؤیت بود.

حاکمیت غزنوی از نوعی دوگانگی در رنج بود. شورش برضد بوری تگین و تلاش برای کم رنگ نشان دادن حاکمیت حدود سی ساله غزنوی پیش از سبکتگین، شکل‌گیری هسته اصلی جنگ قدرت بین فرزندان امیران غزنوی (جنگ اسماعیل و محمود، جنگ محمد و مسعود، جنگ پسر مودود و علی پسر سلطان مسعود، جنگ عبدالرشید پسر محمود با علی پسر مسعود) حاصل تعارض نهفته ساختاری سلطنت غزنوی بود. هرچند منابع تاریخی سعی دارند ریشه جنگ‌های خاندان سلطنت را به اشتباه سبکتگین و محمود در انتخاب جانشینان کارآمد نسبت دهند (بیهقی 1374: 1 - 87؛ جرفادقانی 1374: 158 - 165؛ شبانکاره‌ای 1376: 29 - 95)؛ اما فقدان قانون و قواعد تعیین ولیعهد و تغییر تصمیم امیران درباره جانشینی خود که یک مشکل ساختاری بود، عامل اصلی بروز تعارض می‌شد.



سطح دوم تعارض سلسله مراتبی، تعارض بین سلطان وزیر و زبردستان بود که رویدادهایی چون شورش علیه بوری‌تگین، شورش احمد بن یئالتگین سپهسالار هند، شورش طغرل کافر نعمت و زندانی شدن وزیر خواجه احمد بن حسن میمندی توسط محمود، اعدام حسنگ وزیر و قتل تعداد کثیری از سپهسالاران اسماعیل توسط محمود، سپهسالاران محمودی توسط مسعود و... تجلی عینی این تعارض بود.

ساختار قدرت غزنوی متمرکز بود و این تمرکز در نهاد سپاه نیز رایج بود. سلطان به عنوان فرمانده عالی سپاه از اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. قدرتش را مستبدانه بر اتباع خود اعمال می‌کرد. استبداد رأی سلطان به حدی رسیده بود که صاحب‌نظران حکومت غزنوی از ارائه نظرشان خودداری می‌کردند، زیرا آنان یقین داشتند که سلطان توجهی به نظرهای صائب آنان نخواهد داشت؛ در صورت پافشاری بر نظرهای خود دچار غضب و کم‌التفاتی خواهند شد. حاسدان و دشمنان نیز به بزرگ‌نمایی خطاهای احتمالی رقبای خود دامن می‌زدند. سپهسالاران به عنوان مردان جنگ در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان حکومتی نقش کمی داشتند. آنان کارکرد و عملکردشان را در دایره «مردان جنگی مجری اوامر خداوند سلطان» محدود می‌کردند. آنان تحت تحمیلات ساختاری این عقیده و نظر را بر خود القا و در جامعه ترویج می‌کردند که کار سیاست از آن سلطان و خواجهگان (وزیر) است، نه سپاهیان (عقیلی 1364: 165).

بین سلطان و زبردستان عدم اعتماد بنیادین به وجود آمده بود. بییهقی در پاسخ اعیان لشکری و کشوری که حرکت به سوی مرو را به دلیل قحطی و خشکسالی به مصلحت محمود نمی‌دیدند، می‌گوید: «امیر سخت در تاب شد و هردو را سرد کرد و دشنام داد و گفت شما همه قوادان، زبان در دهان یکدگر کرده‌اید و نمی‌خواهید تا این کار برآید تا من درین رنج می‌باشم و شما دزدی می‌کنید. من شما را جایی خواهم برد که همگان در چاه افتید و هلاک شوید، تا من از شما و خیانات شما برهم و شما نیز از ما برهید. دیگر بار کس به سوی من درین باب پیغام نیارد که گردن زدن فرمایم» (همان: 819) تعارض بین سلطان و زبردستان سبب شد حتی وزیر و سپهسالاران نیز برای در امان ماندن از بی‌اعتمادی وظایف خود را طی قراردادی به نام مواضعه که به امضاء سلطان می‌رسید و میزان اختیارات و وظایف هریک در آن مشخص بود، امضا نمایند (بییهقی 1374: 211؛ عقیلی 1364: 180 - 186).

سطح سوم تعارض سلسله مراتبی، تعارض بین سطوح عالی فرماندهی، بین وزیر و سپهسالاران، عارض و حاجبان بود که توسط بیهقی در تضاد پدریان و پسران نظریه‌مند شده است. جناح‌بندی طرفداران اسماعیل و محمود در زمان سبکتگین موجب شد تا محمود از ولایت‌هدی عزل و مدتی در زندان به سر برد. رویارویی سپاه دو برادر و پیروزی محمود نقطه پایان تعارض ساختاری نبود، بلکه این شکاف سیاسی - اجتماعی در اواخر حیات محمود بار دیگر به صورت پدریان و پسران نمود عینی یافت و این اختلاف تا سال‌های بعد ادامه یافت و در دوره عبدالرشید و علی خود را نشان داد. گروهی طرفدار عبدالرشید پسر محمود و دسته‌ای دیگر هوادار علی پسر مسعود بودند. هر دو گروه کسب قدرت منزلت و پایگاه برتر در ساختار قدرت را در سایه توطئه و دسیسه چینی برضد رقبای خود عملی می‌دانستند. بیهقی در بحثی جالب تحت عنوان «و آمدن اریارق هر روز به درگاه با چند مرتبه‌دار و سپرکش با غازی سپاه سالار پیک جا و دشوار آمدن بر پدریان و محمودیان تقدم و تبطر این دو» (همان: 282 - 283) به آن اشاره دارد. این دو فرد در دوره محمود «بادی در سر داشتند و از مسعود حمایت می‌نمودند. همین عامل نیز سبب شد تا محمودیان برای ضربه زدن به مسعود، با تضریب و خدعه‌ای او را از سر راهشان بردارند. محمودیان با فریفتن کخدایان «چاکرپیشگان حامل ذکر کم‌مایه» زمینه سقوط این دو سپهسالار را فراهم آوردند (همان: 282 - 307). پسران از جمله بوسهل زوزنی عارض، عبدوس، طاهر و تنی چند با توطئه و تضریب، محمودیان را یکی پس از دیگری از صحنه قدرت کنار زدند (بیهقی 1374: 402 - 425؛ پرگاری 1382: 43 - 65).

سلسله مراتب عمودی قدرت، سبب می‌شد تا تعارض‌ها از رأس هرم به سطوح پایین‌تر منتقل شود. هرکدام از سر رشته‌داران عالی‌رتبه در سطوح پایین دیوانی و سپاهی برای خود هوادارانی داشتند. این تعارض در سطوح پایین با مسایل ساختاری همچون اختلاف در کار و وظیفه، اختلاف در دریافت مواجب، درهم تنیدگی وظایف، استقلال‌خواهی و کمبود منابع وسایل شخصی و گرایش به تأمین منافع فردی در آمیخته وضعیتی آشفته پدید آورده بود. عدم اطاعت سالاران و سرهنگان جوان وابسته به جناح پسران از بگتندی و سباشی وابسته به جناح پدریان - که توانسته بودند خود را با وضع دوره مسعود تطبیق دهند و همچنان بر سر قدرت باقی بمانند - از علل اصلی شکست لشکرکشی‌های سال‌های 426 و 429 ق برضد سلجوقیان بوده. بیهقی می‌نویسد سلطان دستور داد پانزده هزار سوار از هر جنسی تحت

فرماندهی بگتغدی برای سرکوب حرکت کند. وی سپاه زیر فرمانش را پیش از حرکت چنین ارزیابی می‌کند:

«بگتغدی گفت من بنده فرمان بردارم اما گفته‌اند که دیگ بهنمازان بسیار به جوش نیاید و تنی چند نامزدند در این لشکر از سالاران نامدار، گروهی محمودی و چندی برکشیدگان خداوند جوانان کار نادیده، و مثال باید که یکی باشد و سپهسالار دهد و من مردی‌ام پیر شده و از چشم. تن درمانده و مشاهدت نتوانم کرد و در سالاری نباید مخالفتی رود و از آن خللی بزرگ تولد کند و خداوند آن از بنده داند... و قومی را خوش نیامد رفتن سالار بگتغدی، گفتند چنان است که این پیر می‌گوید نباید که این کار بیپد.» (همان: 626 - 627)

تعدد مراکز تصمیم‌گیری کارشکنی و عدم اطاعت از سپهسالار به تشدید تعارض بین فرمانده عالی‌رتبه و سالاران انجامید و همان‌گونه که بگتغدی پیش‌بینی کرده بود، سپاه نتوانست کاری مثبت در مقابله با سلجوقیان انجام دهد.

سیاست پدیران ستیزی حاکم بر ساختار حکومت مسعود، سبب شد تا بخشی از نیروهای وفادار به پدیران که عرصه فعالیت سیاسی اداری و نظامی را در داخل قلمرو برای خود تنگ می‌دیدند، به سوی مرزهای شمالی پناه برده، گروه نظامی فعال ضدحکومتی تشکیل دادند و به آزار پادگان مرزی و تاخت و تاز به قلاع و شهرها و روستاها پرداختند. تعارض‌های ساختاری نه تنها مجال جذب نیروهای مخالف را نمی‌داد، بلکه از منتقدان دشمنانی اسلحه به‌دست می‌ساخت. آنان به تعرض‌های مرزی اکتفا نکردند؛ بلکه در تحریم و ترغیب سلجوقیان برای تاخت و تاز به قلمرو غزنویان نقش کلیدی ایفا نمودند و هم برای آنان نقش راهنمای محلی داشتند و هم در نبرد به تن و سلاح خویش آن‌ها را یاری می‌دادند. این گروه‌های مخالف به دلیل آگاهی از تجهیزات نظامی، مهارت‌ها و آرایش سپاهیان خلق و خوی سلطان و سپهسالاران، وقوف به نقاط قوت و ضعف ارتش سلجوقیان را به اتخاذ تاکتیک‌های مناسب شرایط اقلیمی و جنگی رهنمون می‌ساختند. بیهقی تعداد آنان را حدود هزار نفر ذکر کرده است<sup>2</sup> (همان: 824، 834، 843). لازم است در کامیابی کامل سیاست‌های جنگی سلجوقیان در قبال غزنویان به نقش گریختگان غزنوی جایگاه ویژه‌ای قایل شد. روند

2 - پانصد نفر از گریختگان تحت فرمان بوری‌تگین در سپاه ینالیان می‌جنگیدند، در اثنای جنگ سیصد و هفتاد نفر نیز به سلجوقیان پیوستند، ده‌ها تن نیز به صورت انفرادی و یا دسته‌های چند نفری به سپاه دشمن ملحق شدند. اهمیت این تعداد زمانی افزایش می‌یابد که بدانیم کل سپاه سلجوقی شانزده هزار نفر بود.

پیوستن سپاهیان هوادار پدربان به سلجوقیان در جنگ دندانقان تیر خلاص را بر پیکر فرسوده غزنوی وارد ساخت. گریختگان تلاش می‌کردند با آشنایان و هوادارانی که در نزد غلامان سلطانی داشتند، تماس بگیرند. آنان را به عدم تلاش تحریض می‌نمودند. اختلاف بگتغدی حاجب با ارتگین حاجب خلیفه وی، از طیف پسران برسر فرماندهی نیز ناکارآمدی غلامان سلطانی را بیش از پیش می‌کرد. بی‌بهرگی این وضعیت را چنین توصیف می‌کند: «غلامان کار سست می‌کردند. حال غلامان این بود و یک‌سوارگان نظاره می‌کردند و خصم هرساعت چیره‌تر و مردم ما کاهل‌تر» (همان: 828 - 831).

سطح دیگر از تعارض سلسله مراتبی که می‌توان از آن به «تعارض وظیفه» یا «تعارض ناشی از درهم آمیختگی وظایف نهادی» یاد کرد، بود. تداخل وظایف نهادی، به دلیل فقدان قواعد ساختاری، ضعف شخصیت صاحبان برخی از دیوان‌ها و قدرتمندی و جاه‌طلبی برخی دیگر، گماشته شدن برخی از نوخاستگان به عنوان نایب یا «خلیفه» وزیر و سایر دیوانیان، تمایل به ایجاد نوعی رقابت یا تعارض محدود بود. حکومت برای ایجاد رقابت به تأسیس نهادها و مناصب موازی در ساختار دیوانی و سپاهی دست زد. مناصب موازی در سپاه همچون سایر نهادها کاملاً قابل رؤیت بود. گرایش مناصب حاجبی و آخور سالاری از یک منصب درباری به نظامی در فرایند دیالکتیک قدرت به افزایش گسست و تعارض ساختاری انجامید. مأموریت برخی سپهسالاران بزرگ تحت نظارت سپهسالاران ولایتی (بی‌بهرگی 1374: 820)، اظهارنظر و اعمال نفوذ عارض در وظایف سایر مقامات دیوانی و نظامی، افزایش قدرت کدخدا و رئیس شهر به عنوان مشاور سیاسی و نظامی سلطان (همان: 831) و اظهارنظر غیرکارشناسی و تخصصی دیوانیان در امور جنگی از مصادیق بارز تداخل وظایف نهادی است. گاهی هم تداخل وظایف نهادی برآیند بی‌اعتمادی سلطان به زیردستان بود که از همان سال‌های بروز اختلاف بین محمود و پدرش سبکتگین در ساختار قدرت غزنوی پدیدار شده بود. جنگ محمود با برادرش اسماعیل و دو دستگی سپاهیان و دیوانیان در حمایت از این دو شاهزاده مدعی تاج و تخت بیش از پیش به بی‌اعتمادی دامن زد. بخشی از نیروهای هوادار اسماعیل جذب سپاه شد با این امر سوءظن سلطان افزایش یافت. ایشان برای برون رفت از بحران بی‌اعتمادی زیردستان، جهت‌گیری تعدادی از نهادهای دیوانی مانند برید اشراف و عارض را به سوی جاسوسی چند لایه رهنمون ساخت. در واقع، می‌توان گفت محمود نظام اطلاعاتی لایه‌لایه ایجاد کرد. وی به جاسوسی نهادمند قانع نشده، از نیروهای پراکنده مانند

کدخدایان، حاجبان، فراشان، غلامان و کنیزان و پیرزنان و مطربان نیز بهره جست (همان: 145). این سیستم جاسوسی تمامی ارکان جامعه را از ولیعهد و شاهزادگان تا سپاهیان تحت نظارت داشتند. در نظامی جاسوس محور تک‌تک عناصر دخیل در ساختار قدرت نیز جاسوسانی در دربار سپاه و دیوان داشتند؛ به طوری که حتی تمامی اعمال سلطان را نیز به مخدومان خود گزارش می‌دادند (همان: 146). این سیستم پیچیده و تو در تو جاسوسی، نوعی بحران در سیستم اطلاعاتی ایجاد کرده بود. این امر سبب شده بود گاهی اطلاعات غلط از منهبان (جاسوسان) به مرکز مخابره شود و حاکمان ولایات با شناسایی عوامل جاسوسی سلطان، آنان را به ارائه اطلاعات گمراه کننده وامی داشت (همان: 402 - 417). این اخبار رسیده با اطلاعاتی که از منابع دیگر می‌رسید در تناقض بود و نوعی سردرگمی برای اتخاذ تصمیم‌های استراتژیک ایجاد می‌کرد.

به نظر می‌رسد بدینی الب ارسلان سلجوقی به نظام جاسوسی یا «صاحب خبر» بیش از آن که ناشی از تفکر عشیرتی و بی‌خبری از «مجارای احوال و معالی آثار ملوک» باشد (خواجه نظام‌الملک 1344: 28؛ نظامی عروضی 1377: 40)، برآیند تجربه تاریخی و عینی وی از بحران اطلاعاتی دامنگیر غزنویان بود. توضیح این نکته لازم است که گسترش نظام جاسوسی و پیچیده شدن شبکه اطلاعاتی روند پالایش اطلاعات از رده‌های پایین تا بالا موجب مخفی ماندن نارسایی‌های ساختار و کارگزار می‌شود. اخبار و اطلاعاتی به مقامات بالا می‌رسید که با جریان قدرت هم‌سویی داشت و اخبار با محتوای ناخوشایند و ماهیت انتقادآمیز در فرایند پالایش در سطوح پایین و یا میانی به دور ریخته می‌شد. از این رو اطلاعات پالایش شده انعکاسی راستین از واقعیت‌ها نبوده است.

## 2 - تعارض در ترکیب جمعیتی سپاه

تشکیل سپاه با ترکیب جمعیتی و قومی متنوع یکی از راه‌کارهای پیشنهادی صاحب‌نظران دیوانسالار بود. از نقطه نظر کارگزاران، مهمترین عنصر در نظام ساختمند برقراری تعادل است. ایجاد تعادل ضامن حفظ وضع موجود است که به عنوان اصل خدشه‌ناپذیر پذیرفته شده بود. مؤلف سیاست‌نامه در فصل 24 می‌نویسد: «چون لشکر همه از یک جنس باشند از آن خطر خیزد و سخت‌کوش نباشند و تخلیط کنند باید که از هر جنس لشکر بود. چنان که دو هزار مرد دیلم و خراسانی باید که مقیم به درگاه باشند. آنچه هستند بدارند و باقی راست

کنند و اگر بعضی گرجیان باشند و شبانکاران پارس باشند روا بود که دین چنین مردم همه نیک بود. عادت سلطان محمود چنان بودی که از چند جنس لشکر داشتی، چون ترک و خراسانی و عرب و هندی و دیلمی و غوری» (خواجه نظام‌الملک 1344: 119) و کرد، سگزی، افغانی، فریغونی، گوزگانی و کجاتی (کجراتی).

هرچند سپاه چند قومیتی غزنوی برابند گستردگی قلمرو و تعدد اقوام بوده، اما تشویق صاحب‌نظران سیاسی و دیوانی به ایجاد آگاهانه سپاه چند قومیتی «از هر جنسی» برای برون رفت از بحران‌ها از طریق ایجاد رقابت و تعارض محدود نیز تأثیر به‌سزایی داشت (همان: 119) اما این تفکر توسط برخی از کارگزاران مثل آلتوتناش سخت مورد تشکیک قرار گرفته بود. وی برخلاف خواجه معتقد بود که یک جنس بودن سپاه موجب انسجام در فرماندهی و فرمانبری می‌شود. سپاهیان را نسبت به همدیگر یک دل و یک زبان می‌کند. آلتوتناش خوارزمشاه از سپاه علی‌تگین قراخانی چنین تعبیری داشت. وی به خوبی دریافته بود که انسجام لشکر قراخانی به دلیل یک دست بودن سپاهش بیشتر از غزنویان است (بیهقی 1374: 441).

صاحب‌نظران نظریه سیستم‌ها معتقدند تعارض وسیله‌ای برای کنترل تضادهای درونی افراد مفید است. آنان همچون خواجه بر این باورند که در نتیجه رقابت و تعارض نوعی کنترل خود انگیخته صورت می‌گیرد. در نتیجه، روش‌ها رفتارها و برنامه‌های گروه‌ها و افراد تحت کنترل بیشتری در می‌آید همین امر سبب افزایش انگیزه می‌شود (رایبیز 1347: 2/727). هرچند تعارض به مقدار زیادی زمینه تحریک و انگیزش را بین اعضای سپاه فراهم می‌آورد اما اگر افراد به خوبی تحریک و توجیه نشوند، انگیزه کمی برای اقدام یا محقق ساختن مطلوب اهداف فرماندهان خود خواهند داشت.

به نظر نگارنده، تعارض ناشی از ترکیبی بودن یا «از هر جنس» سپاه نوعی تعارض ساختاری ایجاد می‌کند. این تعارض نه تنها کنترل شده و محدود نبود، بلکه لجام گسیخته بوده، گسست بنیادین در بدنه سپاه ایجاد می‌کرد. در سپاه ترکیبی، هر کدام از «جنس‌ها» به دنبال هدف‌ها و روش‌های خاصی هستند تا به منافع خود نایل شوند. به عبارت دیگر ترکیبی بودن سپاه به نوعی تزریق پیگیری هدف‌های ناسازگار و متناقض در بدنه سپاه است که به نوبه خود باعث از دست رفتن منابع و هدف‌های بلندمدت و راهبردی می‌شود. همان‌طوری که خواجه نظریه‌مند کرده است، موفقیت و رضایت هر دسته به مفهوم شکست و نارضایتی برای



دسته رقیب معنی می‌داد (خواجه نظام‌الملک 1344: 119). هرچند ممکن است چنین استدلال شود که در نتیجهٔ تعارض، هریک از طرف‌های مخاصمه نسبت به شایستگی‌ها و نقاط قوت و ضعف خود شناخت بیشتری پیدا می‌کنند. فهم و درک فزاینده از وضعیت و جایگاه خود به تکاپوی بیشتر می‌انجامد و به قول خواجه از هرجنسی «به نام و ننگ خود بکوشیدندی» (همان: 119).

ایجاد تعارض محدود و کنترل شده در ساختاری هرمی شکل و سپاهی ترکیبی امکان‌پذیر نیست. شاید تعارض محدود در سپاه یک‌دست و یک جنس بیشتر امکان‌پذیر است؛ زیرا در سپاه‌های چند قومیتی گسست‌های اجتماعی ذاتی وجود دارد. فعال کردن این شکاف‌ها با تاکتیک‌ها و روش‌های مختلف به تشدید ناخود آگاه آن منجر می‌شود؛ زیرا تعارض ساختاری و گسست‌های قومی موجب می‌شد که یک اختلاف‌نظر جزئی به آسانی به جدایی بخشی از سپاهیان بیانجامد. آنان گاه واحد جدید و مستقلی برای خود تشکیل می‌دادند و گاه به اردوی دشمن می‌پیوستند. هرچند سلطان با بهره‌گیری از کشمکش‌های درونی سپاه در سرکوب شورش‌ها و ناراضی‌ها موفق می‌شد؛ اما استفاده ابزاری یکی برضد دیگری، به تشدید کینه‌های قومی کمک می‌کرد.

سیاست انتصاب سالاران سپاه ترکیبی، یک نقطه عطف محسوب می‌شد. انتصاب ناصحیح و نادانسته فرماندهان دسته‌های قومی کارایی آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. برای مثال، مسعود، محمد اعرابی را از سالاری اعراب عزل کرد و دو گروه کرد و عرب را زیر نظر یک سالار (بولحسن عراقی) سازماندهی کرد که وی هیچ‌گونه قرابت و همبستگی با اقوام مزبور نداشت و مهم‌تر این‌که از دبیران بود. وقتی ناکارآمدی عراقی دبیر معلوم شد، سلطان بار دیگر آن‌ها را تحت نظر دو سالار از جنس خودشان قرار داد (بیهقی 1374: 683).

یکی از اصول مهم در ارتش، انضباط سپاهیان است؛ و دیوان عارض ضامن و عامل برقراری انضباط نظامی بود. این امر سبب شده بود که رفتار و کردار یکایک افراد و گروه‌های قومی در دوران صلح تحت نظارت قرار گیرد. سلطان غزنوی سعی می‌کرد از طرق مختلف گاه مشهود و گاه نامشهود سیاست انضباط و نظارت را عملی سازد. وی با گماشتن اشخاص معتمد و خویشاوندان نزدیک خود به فرماندهی سپاه و بعضی وقت‌ها انتصاب فرماندهان غیربومی برای سپاهیان یک منطقهٔ سیاست نظارت را اعمال می‌کرد. اما چنین سیاست‌ها در شرایط گسستی به فراخ‌تر شدن فاصله می‌انجامد و گسست ساختاری از انسجام ساختاری

ممانعت می‌کرد. و نظارت از طریق گماشتن جاسوس نیز بی‌اعتمادی را تشدید و نهادینه می‌کرد. به نظر می‌رسد انضباط و نظارت بدون وجود رابطه و پیوستگی بین اجزای سپاه امکان‌پذیر نبود. سپاه ترکیبی و چند قومی رابطه و پیوستگی عاطفی را به حداقل کاهش می‌داد و روابط آن‌ها را به یک رابطه ابزاری فاقد عاطفه تبدیل می‌ساخت. در چنین شرایطی که امکان برقراری انضباط به علت گسست ذاتی سپاه و فقدان احساس مشترک به جز منافع آنی و زودگذر اقتصادی نبود، این نوع سپاه به هنگام فشار از میدان متواری می‌شد. اتخاذ سیاست‌های تنبیهی به سپاهیان و فرماندهان خاطی روحیه و هسته‌های مختلف را تحت تأثیر قرار می‌داد و میل به فرار و پیوستن به گروه رقیب را در بین آن‌ها تشدید می‌کرد (بیهقی 1374: 554 - 559).

بیهقی از تلاش سپاه ترکیبی در جنگ دندانقان چنین یاد می‌کند: «بگتندی و غلامان در پره بیابان می‌رانند بر اشتر و هندوان به هزیمت بر جانب دیگر و کرد و عرب را کس نمی‌دید و خیل‌تاشان بر جانب دیگر افتاده و نظام میمنه و میسره تباہ شده... اگر این پادشاه را آن روز هزار سوار نیک یک‌دست یاری دادند، آن کار را فرو گرفتی ولکن ندادند» (همان: 835). ناهماهنگی در آموزش‌های نظامی بین دسته‌های سپاهیان از نیروهای حشر تا عیاران و غازیان از گروه‌های قومی کرد و عرب تا ترک و هند نیز در تشدید تعارض ساختاری مؤثر بود.

خلاصه سخن این‌که تعارض ساختاری نهفته ناشی از ترکیبی بودن سپاه، کارامدی یا ناکارامدی هردسته را تضعیف می‌کرد. هرچند غلامان، نیروهای کانونی سپاه بودند و همبستگی منافع زیادی بین سلطان و آنان برقرار بود و همین اشتراک نیز آنان را تابع محض سلطان و سپهسالار می‌کرد؛ اما این روند تابع و متبوعی به تدریج دچار دگرگونی می‌شد؛ به این صورت که غلامان پس از طی مدارج مختلف غلامی به مقامات بالایی می‌رسیدند و همراه ترقی در منصب به یک سلسله امتیازات ویژه اجتماعی و اقتصادی از جمله حق ازدواج و تملک زمین و غلام دست می‌یافتند. در واقع با دریافت زمین یا انتصاب به حکمرانی یک منطقه دوردست و گرد آوردن غلامان بسیار و نیروی نظامی قوی، قدرتی در حکومت مرکزی به دست می‌آوردند. این روند در ولایت‌ها آهنگ تندی داشت و این قدرت حاشیه‌ای تا زمانی تابع فرمان‌های مرکز بود که حکومت مرکزی از اقتدار لازم برخوردار بود. آنان به محض تزلزل در شخصیت سلطان یا احساس بی‌اعتمادی، بلافاصله موضع خصمانه در قبال حکومت

مرکزی اتخاذ می‌کردند. آن‌ها هیچ‌گاه خود را کمتر از سلاطین غزنوی نمی‌دیدند و با کوچکترین بهانه از اطاعت سر می‌پیچیدند. البته در گرایش به مرکز‌گریزی، استبداد رای سلطان و توطئه‌چینی درباریان به چنین رفتارهایی دامن می‌زد.

### نتیجه‌گیری

هرچند در مباحث نظری ساختار عمودی سازمان به تمرکز فرماندهی (مدیریتی) و هماهنگی بین اجزا و بخش‌های مختلف حکومت و یکسانی کانون‌های تصمیم‌گیرنده منجر می‌شود و فرایند تصمیم‌گیری و اقدام، ساده و کوتاه می‌شود؛ اما در پهنه گسترده سیاست و حکومت این نوع ساختار علی‌رغم سادگی، گرفتار نوعی بغرنجی و پیچیدگی بود. سپاه غزنوی از همان سال‌های آغازین شکل‌گیری دچار نوعی تعارض ساختاری شده بود که در فرایند تکاملی حکومت و تثبیت و تمرکز قدرت، از یک نظام حکومتی ساده «غلامی» به حکومت پیچیده «امپراتوری» تغییر شکل می‌داد. به دلیل ساختار عمودی قدرت گاه تعارض در قالب جنگ خانگی قدرت و شورش‌ها قتل‌ها و دیگر رفتارهای خشونت‌آمیز تجلی پیدا می‌کرد و گاه در قالب توطئه‌ها و دسیسه‌های درباری، سعایت و رقابت‌های پیچیده و ستیزه‌جویانه، خود را نشان می‌داد.

نمود عینی یکی از این دو وجه به دلیل ساختار عمودی قدرت به شخصیت، مدیریت و درایت رهبری سلطان و کارگزاران نظامی و دیوانی بستگی داشت، اما هیچ‌گاه ویژگی‌های شخصی نتوانست تعارض ساختاری سپاه غزنوی را به‌طور کامل رفع نماید، یا حتی کاهش دهد؛ بلکه خصایل فردی فقط در جلی یا خفی ساختن تعارض نقش ایفا نمود.

تعارض ساختاری در زمان محمود مقتدر و با درایت، عملاً کاهش نیافت؛ بلکه در سایه نظام «آن‌ها» (جاسوسی) و لشکرکشی‌های متعدد به همسایگان آن را مخفی نمود. اما درعین پنهان شدن، تعارض در سطوح زیرزمینی با شدت و سرعت بیشتری به تخریب ساختارها و تضعیف روابط سازمانی و تشتت‌آراء و اندیشه‌ها مشغول بود. شدت گرفتن تکاپوی سیاسی دسته‌بندی پدریان و پسران در زمان محمود، به مراتب در تخریب ساختاری قدرت غزنوی به‌طور اعم و سپاه غزنوی به‌طور اخص، بیش از دوره مسعود مؤثر بود. می‌توان گفت مسعود میراث‌دار تعارض ساختاری شده بود. به نظر نگارنده، تداوم حکومت اسماعیل و محمد بسیار زودتر از محمود و مسعود به فروپاشی و ناکارآمدی سپاه کمک می‌کرد. مگر نه این است که

همه ناظران و بازیگران سیاسی، مسعود را به میراث‌داری پدر به مراتب اولی‌تر از محمد می‌دانستند؟ آیا مسعود برخلاف انتظار صاحب‌نظران سیاسی عمل نمود؟

به نظر می‌رسد مسعود تلاش‌های فراوانی برای رفع تعارض ساختاری انجام داد. وی نیز همچون اسلاف خود از استراتژی خشونت‌مدار بهره برد، اما چون تعارض ساختاری به مرحله تکاملی رسیده بود، استراتژی‌های خشونت‌آمیز نتوانست آن را کاهش دهد، یا مثل دوره پدر پنهان سازد. البته در ناکامی سیاست‌های مسعود در برون رفت از بحران ساختاری، قدرت‌گیری دشمنان خارجی چون سلجوقیان نیز مؤثر بود. در حالی که محمود با چنین دشمنی روبه‌رو نشد، یا حداقل در مراحل نخستین تهاجمات که هنوز سلجوقیان انسجام عملیاتی، قدرت فرماندهی و سپاه قدرتمند نداشتند، با آن روبه‌رو شد؛ و حتی نتوانست مشکل ترکمانان را به‌طور ریشه‌ای رفع نماید. پیروزی‌های مشعشع محمود در هند همراه با بزرگ‌نمایی آن توسط مورخان اسلامی، موجب گردیده تا پژوهشگران در تحلیل خود، زوال حکومت غزنوی را تنها متوجه سیاست‌های مسعود نمایند (باسورث، پرگاری، خلیلی و دیگران). اما اگر مبنای قضاوت، پیروزی‌های هند باشد، مسعود نیز دو پیروزی بسیار درخشان در هند به‌دست آورد و متصرفات غزنویان را به دورترین منطقه هند گسترش داد که پای محمود به آن‌جا نرسیده بود. پس تعارض ساختاری سلسله مراتبی و تعارض ترکیب جمعیتی سپاه، مانع کارآمدی سپاه شد.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین‌علی. 1368. تاریخ کامل. ترجمه علی‌هاشمی حائری و عباس خلیلی. تهران: علمی.
- ازغندی، علیرضا. 1377. ارتش و سیاست. چاپ دوم. تهران: نشر قومس.
- ایزدی یزدان آبادی، احمد. 1379. مدیریت تعارض. تهران: دانشگاه امام حسین (ع).
- باسورث، ادموند کلیفورد. 1378. تاریخ غزنویان. ترجمه حسن انوشه. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. 1374. تاریخ بیهقی. تصحیح علی‌اکبر فیاض. چاپ چهارم. تهران: نشر علم.
- پرگاری، صالح. 1382. "فروپاشی ساختار قدرت غزنویان"، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء. سال سیزدهم. شماره 46 - 47.
- توسلی، غلامعباس. 1374. نظریه‌های جامعه‌شناسی. چاپ پنجم. تهران: سمت.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر. 1374. ترجمه تاریخ یمینی. تصحیح جعفر شعار. تهران.

- خلیلی، خلیل‌الله. 1333. *سلطنت غزنویان*. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- خواجه نظام‌الملک. 1344. *سیاست‌نامه*. با حواشی و یادداشت‌های محمد قزوینی. تصحیح مرتضی مدرس چهاردهی. تهران: زوار.
- رابینز، استیفن. 1368. *مدیریت رفتار سازمانی*. ترجمه علی پارساییان و محمد اعرابی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- ریترز، جورج. 1374. *نظریه‌های جامعه‌شناسی*. ترجمه محمدصادق مهدوی و همکاران. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- شبانکاره‌ای، محمدبن‌علی. 1376. *مجمع الانساب*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن‌نظام. 1374. *آثار الوزراء*. تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث». چاپ دوم. تهران: اطلاعات.
- فخرمدبر، مبارکشاه. 1344. *آداب الحرب و الشجاعة*. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: اقبال.
- گرت، هانس و میلز، سی‌رایت. 1380. *منش فرد و ساختار اجتماعی* (روان‌شناسی نهادهای اجتماعی). ترجمه اکبر افسری. تهران: آگه.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن‌ضحاک بن‌محمود. 1363. *تاریخ گردیزی*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- ماوردی، ابوالحسن علی‌بن‌محمدبن‌حبیب. 1383. *آیین حکمرانی (احکام السلطانیه)*. ترجمه حسین صابری. تهران: علمی فرهنگی.
- موزیس، نیکوس. 1368. *سازمان و بوروکراسی*. ترجمه میرزایی و تدینی. تهران: دانشگاه تهران.
- می‌یر، پیتر. 1375. *جامعه‌شناسی جنگ و ارتش*. ترجمه علیرضا ازغندی و محمدصادق مهدوی. چاپ چهارم. تهران: نشر قومس.
- ناظم، محمد. 1318. *حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی*. ترجمه عبدالغفور امینی. کابل: مطبعه عمومی.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن‌عمر بن‌علی. 1377. *چهار مقاله*. به اهتمام محمد معین. چاپ یازدهم. تهران: امیرکبیر.
- وبر، ماکس. 1374. *اقتصاد و جامعه*. ترجمه منوچهری، ترابی‌نژاد و عمادزاده. تهران: مولی.